

فهرست

صفحه	عنوان
۳	مقدمه ی مؤلف
۷	بخش اوّل
۹	امامت، یک مسئله ی اساسی، حیاتی و همه عصری
۱۹	امام امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> ، روح قرآن و معنای دین
۲۷	تنها فرقه ی ناجیه، شیعه ی امامیه
۳۴	نجات از آتش با توسّل به امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۳۷	بخش دوّم
۳۹	توصیف مقام امامت
۴۳	ذاتی بودن کمالات امام <small>علیه السلام</small> به اذن خدا
۴۵	اعتراف دشمن به امامت امام هادی <small>علیه السلام</small> در خردسالی
۴۸	امامت سه امام بزرگوار در کودکی
۵۱	چگونگی اعتقاد به امامت ائمّه ی اثنی عشر <small>علیهم السلام</small>
۵۴	شئون متعدّد امامت

- ۶۱ بخش سوّم
- ۶۳ ضرورت امام‌شناسی در هر زمان
- ۶۸ مفهوم قرآنی و اصیل اولوالامر
- ۷۳ تأملی در چگونگی شناخت امام معصوم علیه السلام
- ۸۰ محبت دنیا و محبت علی علیه السلام در یک دل؟ هرگز!
- ۸۵ ورود به دارالسلام با عمل صالح و حبّ امام علی علیه السلام
- ۹۲ زمین، لحظه‌ای خالی از حجت خدا نیست
- ۹۵ رؤیت حضرت ولی عصر علیه السلام امکان پذیر است ولی ...
- ۹۷ شرایط دیدار با حضرت ولی عصر علیه السلام عجل الله فرجه الشریف
- ۱۰۰ ۲۲ سؤال مهم

مقدمه‌ی مؤلف محترم



الحمد لله و الصلوة و السلام على رسوله محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين؛

بحث «امامت» که از اصول اعتقادی ما شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشریه است، برای هر فرد مسلمان معتقد به اصالت و حقایق دین مقدس اسلام، یک بحث ضروری است بلکه ضروری‌تر از بحث در سایر معارف دینی! زیرا بر حسب آنچه که از آیات قرآن و روایات صادره از رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود، تمام اعتقادات قلبی و اعمال عبادی که تحت عنوان دین آسمانی الهی از پیروان اسلام و قرآن خواسته شده است، وقتی مقبول نزد خدا و اثربخش در روز جزا می‌باشد که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ به وسیله‌ی امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام و امامان معصوم علیهم السلام از فرزندان آن حضرت تبیین و تشریح گردد. در غیر این صورت نه عقایدی حق خواهد بود و نه اعمالی مقبول؛ هر چند تمام آنها کاملاً منطبق با ظواهر دین و شریعت باشد. در قرآن شریف آمده است:

﴿وَاتُوا النُّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^۱؛ به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید.

مردی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام مقصود از این آیه را سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود:
 (نَحْنُ الْبُيُوتُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُؤْتَى مِنْ أَبْوَابِهَا نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ
 بُيُوتُهُ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ بَايَعَنَا وَ أَقْرَبَ بَوْلَانَنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ
 أَبْوَابِهَا وَ مَنْ خَالَفَنَا وَ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَقَدْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ
 ظُهُورِهَا)؛^۱

ماییم آن خانه‌ها که خدا امر فرموده از در آنها وارد شوند. ماییم باب‌الله و آن دری که از آن در باید به خانه‌های خدا [که احکام دین و شریعت آسمانی است] وارد شد [ما خاندان وحی خدا، هم بیت‌الله هستیم و هم باب‌الله] پس هر که با ما بیعت کرده و اقرار به ولایت ما کند، به خانه از درش وارد شده است و هر که به مخالفت با ما برخیزد و دیگری را بر ما تفضیل دهد و مقدم بدارد، به خانه از پشت آن وارد شده است.

حضرت امام باقر علیه السلام به مردی به نام ابوحمزه فرمودند:

(يَا أَبَا حَمَزَةَ يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاسِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ
 بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا)؛^۲
 ای اباحمزه، کسی از شما که قصد سفری چند فرسخی دارد، دنبال دلیل و راهنمایی می‌گردد [تا به خطرات دچار نشود] و تو به راه‌های آسمان ناآگاه‌تر از راه‌های زمین هستی! حال برای خود دلیل و راهنمایی به دست آور [تا در بیمودن راه به سوی خدا و آسمان گمراه نگردی].

و نیز در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر طریق شیعی از طریق سنی نیز نقل

شده است:

۱- تفسیر نورالقلین، جلد ۱، صفحه ۱۷۷، نقل از احتجاج طبرسی.

۲- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۴، حدیث ۱۰.

(مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَخْيِي حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنِ
الَّتِي غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُقْتَدِ بِأَهْلِ بَيْتِي بِالْإِثْمَةِ
مِنْ بَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِشْرَتِي خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي وَ رُزِقُوا فَهْمِي وَ عِلْمِي
فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَاتِي لَا أَنَالَهُمْ
اللَّهُ شَفَاعَتِي)؛^۱

هر که را خوش آید که حیاتش همانند حیات من و مرگش همانند مرگ من باشد و در بهشت جاودانی که درخت‌های آن را پروردگار من به دست قدرت خود کاشته است مسکن گزیند، باید پس از من اعتراف به ولای علی داشته و به امامان از اهل بیت من اقتدا نماید [و از آنها پیروی کند] چه آن که آنها [علی و امامان معصوم از فرزندان او عليه السلام] اعترت من هستند، از سرشت من آفریده شده‌اند و [به عنایت حق] از [کمال آسمانی] فهم و علم من برخوردار گشته‌اند. پس وای بر حال تکذیب‌کنندگان فضل و برتری آنان از امت من همان‌هایی که [بازیر یا نهادن فرمان خدا و هتک حریم اهل بیت من] صله و رشته‌ی ارتباط بین من و آنها را نادیده گرفته و قطع نمایند. خداوند آنها را به شفاعت من نائل نگرداند.

روی این اصل می‌گوییم ضروری‌ترین بحث در مباحث اعتقاد اسلامی، بحث پیرامون اصل «امامت» است مخصوصاً در شرایط کنونی عصر پر جنجال ما که مسائل مذهبی از جهات گوناگون از سوی گروه‌های ضدّ دین مورد تفتین و تشکیک قرار گرفته و بازاری داغ برای فعالیت‌های تخریبی افکار الحادّی به وجود آورده است و

۱- حلیة الاولیاء، ابونعیم، جلد ۱، صفحه ۸۶، به نقل از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۹، صفحه ۱۷۰.

به ویژه موضوع «ولایت اهل بیت رسول ﷺ» که حقیقت اسلام و روح قرآن است، آماج حملات و سمپاشی های ناجوانمردانه ی دشمن واقع شده و جدّاً سرمایه ی اصلی حیات ابدی و سعادت جاودانی انسان در معرض دستبرد غارتگران ابلیسی قرار گرفته است. پس با توجّه به این شرایط، بسیار لازم و ضروری است که همه به خصوص جوانان عزیز برای حفظ اساس و بنیان دین و ایمان خود، به بحث و تحقیق درباره ی اصل امامت بپردازند تا اصیل ترین پایه های دین را در ژرفای جان و قلب خود محکم و استوار گردانند.

این جزوه ی بسیار کوتاه و مختصر که حاصل دو جلسه سخنرانی در این موضوع است تقدیم دوستداران خاندان عصمت ﷺ می گردد تا قطره ای از دریای بیکران بحث «امامت» به تشنگان زلال ولایت عرضه شده باشد.

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب و الائمة ﷺ

سید محمد ضیاء آبادی

۲۴ جمادی الاولی ۱۴۲۲

۲۳ مرداد ۱۳۸۰

بخش اول

✱ امامت، یک مسئله‌ی اساسی، حیاتی و همه عصری

✱ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، روح قرآن و معنای دین

✱ تنها فرقه‌ی ناجیه، شیعه‌ی امامیه

✱ نجات از آتش با توسل به امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امكان دیدار آری، زمان ظهور هرگز ۸

امامت، یک مسئله‌ی اساسی، حیاتی و همه عصری

بحث امامت، برخلاف تصوّر بعضی، یک بحث تاریخی کهنه نیست که بگویند: ۱۴۰۰ سال پیش میان دو گروه از ائمت اسلامی منازعه‌ای در مورد مسأله‌ی حکومت و زمامداری مسلمین واقع شد که در نتیجه گروهی غالب شدند و گروهی مغلوب. به هر حال هر دو گروه غالب و مغلوب از میان رفته‌اند و اثری از آنها باقی نیست. حالا شما این مسأله‌ی تاریخی چهارده قرن قبل را هر سال و هر ماه به تناسب شرایط مختلف تکرار می‌کنید و مردم را سرگرم می‌سازید و سبب تفرقه و اختلاف میان ائمت اسلامی می‌شوید و این کار درستی نیست.

ما در جواب عرض می‌کنیم: این طور نیست؛ مسأله‌ی امامت، یک مسأله‌ی تاریخی نیست، مسأله‌ی کهنه هم نیست؛ بلکه مسأله‌ی نو و تازه و همه عصری است و اصلاً یک مسأله‌ی حیاتی است؛ یعنی مسلمانان از آن نظر که مسلمانند و دین را عامل حیاتی خودشان می‌دانند و معتقدند همانگونه که ماهی در میان آب زنده است و اگر آب نباشد مرده است، انسان مسلمان نیز اگر اسلام نباشد و دین نباشد، مرده است. انسان مسلمان می‌گوید: اگر دین نباشد من مرده‌ام، یک زندگی حیوانی دارم و از نظر انسانی مرده‌ام. آری دین مَحیی و زنده کننده است همانگونه که قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۱

اعتقاد مسلمان این است که دین برای او حیات بخش است و مثل همان آب

برای ماهی است. وقتی به این معتقد شد که دین برای او یک عامل حیاتی است، به این نکته می‌رسد که حیات دین به امامت بستگی دارد؛ یعنی اگر امامت و ولایت بود، دین زنده است و اگر نبود دین مرده است. پس چنین نتیجه گرفته می‌شود که حیات جامعه‌ی اسلامی، بسته به دین و حیات دین، بسته به امامت و ولایت است. بنابراین مسأله‌ی امامت می‌شود یک مسأله‌ی اعتقادی و دینی و حیاتی.

شما فرض کنید یک جوان مسلمانی امروز می‌خواهد اسلام را بشناسد (وقتی گفتیم مسلمان یعنی از مرحله‌ی توحید و نبوت گذشته و بحث امامت در مرحله‌ی سوّم اعتقادی دینی اوست و لذا طرح بحث امامت با کافر، کار لغو و بی‌نتیجه‌ای است چون کافر اعتقاد به خدا و نبوت ختمیه ندارد و اگر با او بخواهیم در مورد امامت بحث کنیم بحث نامعقول و بی‌اثری خواهد بود) مسلمانی که توحید یعنی وحدانیت معبود را قبول کرده، اعتقاد به نبوت و خاتمیت هم دارد و قبول کرده که: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛^۱ و قبول کرده که: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^۲

حال او می‌خواهد اسلام را بشناسد؛ این اسلامی را که خدا فرستاده و پیغمبر آورده و قرآن گفته می‌خواهد به صورت علمی و استدلالی بشناسد و بداند که عقاید اسلامی چیست و بفهمد که برنامه‌ی عملی اسلامی کدام است؟ واقعاً بفهمد پیغمبری که قرآن و اسلام را آورده، خودش چه عقایدی و چه برنامه‌ی عملی داشته است؟ چون پیغمبر را اسوه و الگو می‌داند و قبول کرده که: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛^۳ حالا می‌خواهد بفهمد این پیغمبری که گفته: ﴿خُذُوا مِنِّي مَنَاسِكَكُمْ﴾؛^۴

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- همان، آیه‌ی ۸۵.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

۴- مستدرک الوسائل، جلد ۹، صفحه‌ی ۴۲۰.

مناسک حج را از من بگیرد. (صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي)؛ آن طور که من نماز می خوانم، شما همان طور نماز بخوانید.

این جوان مسلمان می خواهد بفهمد مناسک پیغمبر ﷺ چطور بوده؟ نماز و وضویش چه طور بوده؟ حال که می خواهد بفهمد باید از کجا و از چه راهی بفهمد؟ پس ناچار میان مسلمانان وارد می شود و پیش خود می گوید بینم این مسلمان هایی که پیر و قرآن و پیغمبرند چه می کنند؟ لابد اینها مظهر کار پیغمبرند و افکار پیغمبر ﷺ نزد اینهاست، عقاید و عملش اینجاست. وقتی در میان مسلمانان وارد می شود گرفتار حیرت و سرگردانی می گردد! مواجه با اختلافات عظیم و فراوان می شود. مذاهب گوناگون را می بیند که هر مذهبی عقاید و برنامه‌ی عملی مخصوصی برای خودش دارد و هر کدام مذهب دیگری را تخطئه می کند. تنها حساب اختلاف شیعه و سنی نیست بلکه سنی هم مذاهب گوناگون دارد، شیعه هم فرقه‌های مختلف دارد. به سنی می رسد می بیند از جهت عقایدشان، اشعری و معتزلی دارند و از جهت احکامشان، حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی دارند. تازه اینها رؤوس مذاهب است و هر مذهبی فرقه‌های مختلف دارد!!

به شیعه می رسد باز می بیند شیعه یکپارچه نیست. شیعه‌ی کیسانی، زیدی، فطحی، واقفی، اسماعیلی، جعفری و امامیه‌ی اثنا عشری دارند. گیج می شود که اسلام کجاست؟ اسلام و عمل پیغمبر در کدام مذهب است؟ کدامشان نشان دهنده‌ی رفتار، افکار و عقاید پیغمبر ﷺ است؟ بعد فکر می کند که اگر بعد از پیغمبر اکرم ﷺ وصی و جانشینی بود و پیامبر ﷺ کسی را به عنوان جانشین خود معین کرده بود، دیگر اختلافی نبود. پس معلوم می شود وصیتی نداشته و کسی را معین نکرده است و طبعاً بعد

از رحلت او مردم اختلاف پیدا کرده‌اند. پس باید تحقیق کنیم و ببینیم آیا وصیت کرده یا خیر؟ جانشین مشخص کرده یا خیر؟ و اینجاست که نتیجه می‌گیریم مسأله‌ی خلافت یک مسأله‌ی حیاتی و اعتقادی تازه و نو است.

جوان مسلمانی که می‌خواهد اسلام واقعی را به دست آورد و بفهمد چه کار باید بکند تا اهل نجات باشد و بعد می‌بیند که اکثر مذاهب می‌گویند پیامبر وصیت نکرده و جانشین برای خود معین ننموده و تنها یک فرقه می‌گویند وصیت کرده و خلیفه و جانشین خود را معین نموده است، سر دو راهی قرار می‌گیرد.

زیرا تمام هفتاد و دو فرقه‌ی اسلامی معتقدند که پیامبر وصیت نکرده و تعیین خلیفه را به ائمت و گذار کرده است و ما که شیعه هستیم، طبق منطق عقلی می‌گوییم: پیامبر وصیت کرده و شخص خلیفه را هم معین نموده است و با قاطعیت تمام معتقدیم که عقلاً باید چنین باشد؛ یعنی دین اسلامی که جامع‌ترین و عادلانه‌ترین برنامه‌های زندگی بشری را دارد و خدای حکیم آن را فرستاده و مایه‌ی حیات ابدی بشر است، حتماً و لزوماً بعد از پیامبر اکرم ﷺ نیاز به قدرتی دارد که عالم به احکام خدا و هم معصوم از خطا باشد به گونه‌ای که با علمش تشکیکات مشککین را از بین ببرد و دین را از وساوس و دسایس ابلیسی مصون نگه دارد و نیز با قدرت توأم با عصمتش جلو هرگونه تضییع و تعطیل را بگیرد تا کوچک‌ترین حقی تضییع نشود و اسلام محفوظ بماند. حالا اگر بنا شود طبق گفتار آنها که می‌گویند وصیت نکرده عمل شود، معنایش این می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ و همه‌ی انبیاء علیهم السلام آمدند و این همه فداکاری کردند تا نبوت ختمیه بیاید و اسلام را که دین ابدی است بیاورد و سرانجام این مایه‌ی حیات ابدی بشر را که محصول زحمات او و همه‌ی انبیاء علیهم السلام است، به دست مردم عادی بسپرد و برود و هیچ کس را هم به عنوان جانشین خود معین

نکند؛ یعنی او رضا داده و گفته است هر قدرتی می‌خواهد پس از من روی کار بیاید و هر آدم قهاری می‌خواهد زمام فکر و دین مردم را به دست بگیرد عیبی ندارد.

در این صورت طبیعی است که کسانی به نام حامی اسلام و زمامدار مسلمین بر مسند امامت و پیشوایی مردم تکیه می‌زنند و خودشان را حافظ و قیّم قرآن معرفی می‌کنند، در حالی که نه از وحی خدا و اسرار آسمانی دین خبری دارند و نه از نیروی عصمت و مصونیت از گناه برخوردارند، بلکه بشر عادی هستند، شهوت و غضب دارند، ریاست دوستی و جاه‌طلبی دارند، مسلم است اینگونه افراد وقتی روی کار آمدند دین مقدّس از همه طرف مورد هجوم دشمن قرار می‌گیرد. آن کسانی که زنادقه^۱ و ملاحده‌اند^۲ و جدّاً در فکر تخریب اسلامند دست به اضلال مردم می‌کشایند، در اذهان و عقاید مردم تشکیکات ایجاد می‌کنند، انواع شبهات در فکر مرد و زن می‌افکنند، اینها یک گروه دیگر هم که آدم‌های خوبی هستند و دشمن نیستند و می‌خواهند حق را بشناسند اما شبهات در ذهنشان هست، می‌خواهند از کسانی که در مسند حکومت اسلامی نشسته‌اند پرسند ولی آن کسی که خود را به عنوان حاکم اسلامی جا زده است، بلد نیست جواب بدهد. کسی که می‌گوید:

(كُلُّ النَّاسِ آفَقُهُ مِنْ عَمَرَ حَتَّى الْمُحَدَّرَاتُ فِي الْحِجَالِ)؛^۳

همه‌ی مردم از عمر داناترند حتّی زن‌های پرده‌نشین .

چگونه می‌تواند جواب فلاسفه و بزرگان علمی و فکری دنیا را بدهد؟ سؤال‌ها می‌کنند و جواب نمی‌آید. طبیعی است که نسبت به دین بدبین می‌شوند و می‌گویند: عجب، این چه دینی است، مرکز جهل است نه مرکز علم. از آن طرف یهود و

۱- زنادقه: بی‌دین‌ها.

۲- ملاحده: کافران.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۹۷، باب ۴، محجة البیضاء، جلد ۱، صفحه ۲۳۷.

نصاری که دشمن اسلامند و از دست اسلام تو دهنی خورده‌اند، دائماً می‌کوشند اسلام را تخریب کنند و از بین ببرند. قهراً آنها وقتی دیدند افراد دنیادوست و جاه‌طلبی بر سریر حکومت اسلامی نشسته‌اند، این فرصت را مغتنم می‌شمارند، برنامه‌ها تنظیم می‌کنند، نقشه‌ها می‌کشند و آن حاکم اسلامی را غلام حلقه به گوش خود می‌سازند، مقاصد ابلیسی خودشان را به دست همان آدم که امام المسلمین نامیده شده است در میان مسلمانان اجرا می‌کنند. یک وقت مردم بیچاره به خود می‌آیند و می‌بینند هیچ چیز ندارند، اساس دین و شریعتشان منهدم گشته و از اسلام جز نامی و از قرآن جز نقش و لفظی باقی نمانده، شرف و عزت آسمانی‌شان را از دست داده‌اند و همچون لقمه‌ی چرب و نرمی در دست یهود و نصاری ردّ و بدل می‌شوند. «الَا ذَلِكْ هُوَ الْخَزْيُ الْمُبِينُ»

این است که ما معتقدیم بحث امامت، یک بحث حیاتی است که اساس اسلام و قرآن را حفظ می‌کند. لذا می‌گوییم محال است پیغمبراکرمی که اهتمام شدید و جدی نسبت به تمام زوایای زندگی بشر داشته و به تمام جزئیات رسیده و از جانب خدا حکم صادر کرده است! یعنی از آن موقع که نطفه‌ی انسان در رحم مادر منعقد می‌شود تا آن موقعی که جنازه‌اش داخل قبر می‌گردد، در تمام مراحل زندگی دستور دارد برای کوچک‌ترین کار انسان مثل ناخن گرفتن، سر تراشیدن، خوردن، خوابیدن، لباس پوشیدن و حتی برای پست‌ترین کارهای زندگی بشر که مستراح رفتن (و به قول امروزی‌ها توالت رفتن) است دستور داده است، آنها که اهل تحقیقند گفته‌اند قریب ۷۰ دستور فقط برای این کار وارد شده است، موقع خروجش، موقع ورودش، تمام جهاتش، کسی که هفتاد دستور برای پست‌ترین حالات زندگی انسان نشان می‌دهد، آیا ممکن است درباره‌ی بزرگ‌ترین شأن از شؤون زندگی اجتماعی مسلمین که

حکومت و خلافت می باشد و به منزله‌ی روح در پیکر انسان است سهل انگاری کرده باشد؟ و بی تفاوت از کنارش گذشته باشد؟ ﴿...سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾!

مرحوم فضل بن شاذان نیشابوری که صاحب ایضاح^۲ و از علما و بزرگان و متکلمین و محدثین و از اصحاب بزرگوار امام ابوالحسن الرضا علیه السلام بوده، جمله‌ای دارد که می گوید: اهل تسنن گناه بزرگی را به پیغمبر ﷺ نسبت می دهند که آن ترک واجب است؛ یعنی ترک وصیت!! خودشان شیعه را تکفیر می کنند و می گویند: چرا شیعه به ابوبکر و عمر جسارت می کند. جان و مال شیعه را مهدور^۳ و مباح می دانند؛ از آن طرف خودشان به پیغمبر اکرم ﷺ اسائه‌ی ادب می کنند و نسبت گناه به او می دهند که ترک واجب است و در عین حال خودشان را مؤمن واقعی می دانند. این گفتار مرحوم ابن شاذان است که مگر قرآن در مورد وصیت نگفته:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛^۴

یعنی بر انسان‌های متقی لازم است وقتی احساس کردند که می خواهند بمیرند وصیت کنند، اگر خیری از خود باقی می گذارند درباره‌ی آن وصیت کنند؛ حال منظور از خیر، پولی دارد یا کارخانه و کارگاهی دارد، هر چه دارد و اگر اولاد صغیر هم دارد حتماً باید قیم آنها را معین کند، وصیت کند و برنامه‌ی آینده‌اش را مشخص کند. اگر او وصیت کرد و بعد از او کسانی بخواهند تبدیل وصیت کنند و آن را جابجا کنند گنهکارند!

۱-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱۶.

۲-الایضاح، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۱ ش، ۱۹۷۲ م، صفحه‌ی ۱۹۹. فی اجماع العامة علی أن التبی لم یوص.

۳-مهدور: ریختن خون و بردن مالش جایز.

۴-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۰.

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

خدا سخنان شما را می شنود و از افکارتان آگاه است. اگر او ترک وصیت کند، گناه کرده، شما هم اگر تبدیل وصیت کنید، گناه کردید. قرآن گفته متقی باید وصیت کند. آیا رسول اکرم ﷺ متقی نبود؟ خیری از خود باقی نگذاشت؟ خیر از قرآن بالاتر می شود؟ از دین بالاتر خیری هست؟ خیری بالاتر از مسأله‌ی صیانت قرآن از تحریف و هدایت بشر تا روز قیامت هست؟ اگر پول و کارگاه خیر است آیا دین خیر نیست؟ پیغمبر ﷺ متقی نبود که درباره‌ی خیر وصیت کند؟ آیا پیغمبر ﷺ به همین آیه‌ی قرآن معتقد نبود و ایمان به این آیه نداشت؟ ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...﴾^۲؛ خودش اول مؤمن به قرآن است. آیا او در مقابل این آیه مسلم نبود؟

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۴؛

او: «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ وَ أَوَّلُ مَنْ أَمَّنَ»؛ آیا از ترک واجب نمی ترسید؟ در حالی

که خدایش به او ﷺ فرموده:

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۵؛

بگو من هم می ترسم [اگر طبق قرآن عمل نکنم] اگر گناه کنم، عذاب

عظیم دارم.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۱.

۲-همان، آیه‌ی ۲۸۵.

۳-سوره‌ی انعام، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳.

۴-همان، آیه‌ی ۱۵.

آیا پیغمبر نسبت به اینها مؤمن و مُسلم نبود؟ چه طور شما می گوید ترک واجب کرده در حالی که خودش می گوید اگر خیری از خود باقی گذاشتید وصیت کنید. حتی ما روایت داریم که باید وصیت هر مسلمانی زیر بالشش باشد. کسی می خواهد بخوابد، باید وصیت نامه اش زیر سرش باشد؛ یعنی بی وصیت نمیرد، اگر فهمیدیم کسی بی وصیت مرده می گوئیم آدم عاقل و حکیمی نبوده است، آن وقت شما می گوید پیغمبر بی وصیت مرده است! آیا اسائهی ادب از این بدتر می شود که شما درباره ی پیغمبر اکرم ﷺ مرتکب می شوید؟

بعد ابن شاذان می گوید: شما می گوید ابوبکر و عمر برای امر خلافت وصیت کردند و می گوید ابوبکر نگران بود که بعد از او کار امت به کجا می رسد و لذا گفت: بهترین مردم را که عمر است برای خلافت انتخاب کردم و گرنه مردم گرفتار فتنه می شدند. عمر هم وصیت کرد تا بعد از او کسی باشد که اداره ی امور امت را به عهده گیرد؛ البته خودش نقشه ای طرح کرد که بعد از او عثمان باشد. حتی عایشه دلش به حال اسلام و مسلمانان بعد از عمر می سوخت! در موقعی که عمر در بیماری مرگ بود، پسر عمر را احضار کرد و به او گفت: سلام مرا به پدرت برسان، بگو نکند بی وصیت بمیری و بعد از خودت کسی را معین نکنی، مردم به فتنه می افتند. نگران اسلام و مسلمانان باش، حتماً وصیت کن.

این شاذان می گوید: آیا ابوبکر و عمر و عایشه، دلشان به حال اسلام و مسلمانان می سوخت ولی پیغمبر دلش نمی سوخت؟ نه خدا و نه پیغمبر دلشان به حال اسلام و مسلمین نمی سوخت؟ ولی ابوبکر دلش می سوخت؟ می گوئیم اگر وصیت حق است چرا پیغمبر ﷺ (به قول شما) نکرده؟ اگر حق نیست، چرا ابوبکر و عمر وصیت کردند؟ آیا پیغمبر ﷺ برای آینده ی مسلمانان نگران نبود؟ و حال آن که در ماه های آخر عمرش، وقتی که از حجة الوداع برگشت و دو ماه بیشتر زنده نبود،

مکرر راجع به این مطلب سخن می گفت و می فرمود: عمر من سر رسیده و نزدیک است از میان شما بروم، بعد از من فتنه ها به وجود می آید، مراقب باشید خود را در فتنه ها گم نکنید، مسیر و مقصد را اشتباه نکنید.^۱

(فَإِذَا انْتَبَسَتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ)؛^۲

وقتی [بعد از من] فتنه ها مانند پاره های شب تاریک بر شما هجوم آورد مراقب باشید و دست از قرآن بردارید.

و معین کرده بود که کنار قرآن چه کسی باید باشد و از امت خواسته بود که دست به دامن هر دو بزنید. در یکی از خطابه ها در حجة الوداع فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مِنِّي مَا أُبَيِّنُ لَكُمْ)؛

مردم حرف مرا بشنوید.

(فَاتِي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقِيكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا فِي مَوْقِفِي هَذَا)؛

آنچه لازم است از من بشنوید؛ چون احتمال این هست که بعد از امسال در این موقف، من شما را نبینم و شما هم مرا نخواهید دید.

(فَلَا تَرْجِعَنَّ كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ)؛^۳

بعد از من، به کفر باز نگردید، به روی هم شمشیر نکشید، خون یکدیگر را نریزید، گردن یکدیگر را نزنید!

این جملات نشان می دهد که می دانست بعد از رفتنش، فتنه ها به وجود می آید و خونریزی ها می شود. آیا با این توجه عقلایی بود که راجع به خلافت هیچ حرفی نزند تا بعد از او امت بتوانند فتنه ها را اصلاح کنند؟

۱- الايضاح، چاپ دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۱ ش، ۱۹۷۲ م، صفحه ۱۹۹، فی اجماع العامة على أنّ النبي لم يوص.

۲- سفينة البحار، جلد ۷، صفحه ۲۴۹، حدیث از رسول اکرم ﷺ است.

۳- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۴۸، باب ۸ و تحف العقول، صفحه ۳۰.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، روح قرآن و معنای دین

ما افتخارمان این است که می‌گوییم: پیامبر، وصی و جانشین خود را تعیین کرده است. ما می‌گوییم به حکم عقل و قرآن، باید وصیت کرده باشد و این کار را کرده است، نه تنها در آخر عمرش، بلکه از اول ابلاغ نبوت، وصیت را نیز ابلاغ و خلیفه را هم معین کرد. همان روز اولی که طبق فرمان خدا خویشاوندان خود را دعوت کرد و طعامی به آنها داد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛^۱

برای اولین بار به آنها فرمود: من از جانب خدا مبعوث شده‌ام برای هدایت شما آمده‌ام و کسی که الان با من بیعت کند وصی من خواهد بود. سه بار این مطلب تکرار شد و هر سه بار هم علی علیه السلام که آن روز کودک ده ساله‌ای بود، بیعت کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: من با شما هستم. در همان روز دست روی شانه‌ی علی علیه السلام گذاشت و فرمود: بدانید: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّيَّ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ»؛

حرفش را بشنوید و اطاعتش کنید. او وصی و خلیفه‌ی من است. آنها آن روز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندیدند و رفتند، اما او کار خودش را کرد. همان روز اول سخن از خدا و علی علیه السلام است. آن روز مردم را به هیچ مطلبی دعوت نکرد، نگفت نماز بخوانید، روزه بگیرید، فقط حرف علی بود و بس. می‌گفت بگویید «لا اله الا الله» و «علی ولی الله» این دو باید کنار هم باشند. بدانید الله معبود من است، علی هم وصی و خلیفه‌ی من است. اولین حرفی که آن روز بعد از خدا زد، حرف علی بود و لذا امام

۱-سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۱۴.

باقر علیه السلام فرمودند: (لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ مَا تُودَى بِالْوِلَايَةِ)؛^۱ هیچ بانگی در اسلام، جز بانگی ولایت به این پر سر و صدایی بر نخاسته است. تمام مسائل دین، ارزنده و محترم است، اما در رأس همه‌ی مسائل بعد از خدا علی علیه السلام است.

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ هَذَا آخِي وَ وَصِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ)؛

آنچه که حقیقت دین است و باید هر مسلمانی به آن معتقد باشد، خدا و علی علیه السلام است؛ یعنی بدانند که خدا معبود است و بدانند که علی روح دین و قرآن است. بعد از آن نیز در شرایط مناسبی که پیش می‌آید، آن حضرت سخن از علی علیه السلام به میان می‌آورد.

روزی عبدالله ابن سُمَره نزد پیامبر آمد و گفت: (يا رَسُولَ اللَّهِ ارْشِدْنِي إِلَى التَّجَاةِ)؛ وقتی فتنه‌ها به وجود آمد، چه کنم، راه نجات چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَا بَنَ سُمَرَةَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَهْوَاءُ وَ تَفَرَّقَتِ الْأَرَءُ فَعَلَيْكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ)؛

وقتی دیدی بعد از من اهواء نفسانی و آراء مردم مختلف و گوناگون شد، تو دست از دامن علی بن ابیطالب بر ندار.

(فَإِنَّهُ إِمَامٌ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي)؛

او، امام امت من و جانشین من در میان مردم است.

(وَ هُوَ الْفَارُوقُ الَّذِي يُمَيِّرُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ)؛^۲

آن که بین حق و باطل جدایی می‌افکند، علی است دنبال او باش.

مرحوم سید شرف‌الدین رحمته الله علیه نویسنده‌ی کتاب المراجعات (کتاب بسیار لطیفی است که ترجمه شده و شما را به مطالعه‌ی آن دعوت می‌کنم) که از مجاهدین علمای

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۲۲۶، باب ۴۱.

ما بود، بحث بسیار متینی با یک دانشمند سنی دارد و طی مکاتباتی که با هم داشته‌اند، سرانجام او را به زانو در می‌آورد. سید شرف‌الدین از اهل تسنن این روایت را نقل می‌کند که: روزی رسول اکرم ﷺ دست روی دوش علی گذاشت و فرمود:

(إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ أَمَنَ بِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛

این علی، اوّل کسی است که به من ایمان آورده و اوّل کسی است که روز قیامت [در صحرای محشر] با من مصافحه^۱ می‌کند.

(وَ هَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ)؛ علی صدیق اکبر است.

(وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ)؛ علی فاروق این امت است.

اهل تسنن این دو لقب را دزدیدند، صدیق را بر سر ابوبکر گذاشتند و فاروق را هم سر عمر گذاشتند و گفتند: صدیق اکبر، ابوبکر و فاروق اعظم، عمر است. با این که این روایت را خودشان نقل کرده‌اند:

(يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ)؛

فقط او می‌تواند بین حق و باطل جدایی بیندازد.

(وَ هَذَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ)؛^۲ پیشوای قاطع مؤمنین، علی است.

(عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِيٍّ وَ مُبَيِّنٌ لِأُمَّتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي)؛

بعد از من، آن که مبین وحی و قرآن می‌شود، علی است.

(حُبُّهُ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ نِفَاقٌ)؛^۳

حبّ علی، جوهر ایمان و بغض علی نفاق است.

ما معتقدیم: از اوّل، حرف علی بوده، در وسط حرف علی بوده، آخرش هم

۱- مصافحه: دست در دست هم نهادن.

۲- المراجعات، صفحه‌ی ۱۷۰، حدیث ۷.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۹، از صفحه‌ی ۲۵۲ تا ۳۱۰.

حرف علی بوده که پیامبر ﷺ آن را علنی کرد. همه می دانیم پیغمبر اکرم ﷺ در غدیر خم در آن بیابان سوزان و آن شرایط سنگین، مردم را جمع کرد و مسأله‌ی ولایت علی را آشکار ساخت. واقعه‌ی غدیر خم از ملازمات عقلی اسلام و قرآن حکیم است و نشانگر درایت و حکمت آسمانی پیغمبر اکرم ﷺ است که اگر این جریان نبود، اصلاً دعوت و رسالت آن حضرت ابتر^۱ و ناقص می ماند و یک جسد بی روحی می شد؛ همانگونه که خود قرآن می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... ﴾^۲؛

اگر این کاری که درباره‌ی علی گفته ایم انجام ندهی و [ولایت او را] به مردم نرسانی، رسالت پوچ است و هیچ کاری هم برای ما نکرده‌ای...

پس معلوم می شود که روح مطلب «علی» است؛ یعنی آنچه که هدف از تمام این مقدمات بوده، «علی» بوده و بقیه همه اش طریقت دارد. خیلی ها نماز می خوانند و روزه می گیرند و چه بسا از ما هم بهتر نماز می خوانند و بهتر روز می گیرند اما چون پای علی را در میان نیست، تمام عباداتشان پوچ است.

واقعه‌ی غدیر خم، قابل انکار نیست. سنی ها حدیث غدیر را بیشتر از ما نقل کرده اند. یک مسأله‌ی با آن پر سروصدایی را که نمی شود منکر شد، آنها منکر آن واقعه نیستند؛ اما در توجیهش نسبت به پیغمبر اکرم ﷺ بی ادبی روا می دارند و طوری توجیه می کنند که عقل پیغمبر زیر سؤال می رود. می گویند بله، پیغمبر ﷺ علی را معرفی کرده و گفته: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛

اما مولا به آن معنا که شما می گوید نیست. مولا یعنی مُجِيبٌ، دوست؛

۱- ابتر: بی نتیجه و ناتمام.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

پیامبر ﷺ خواسته بگوید: علی دوست شماست. با این حرف واقعاً عقل پیغمبر ﷺ زیر سؤال می‌رود. عقلای عالم می‌گویند مگر پیغمبر شما عاقل نبوده؟ آیا شما دنبال کسی رفته‌اید که عقلش درست نبوده؟ برای این که او در میان آن بیابان سوزان مردم را جمع کرده، جلو رفته‌ها را برگردانده و منتظر عقب مانده‌ها ایستاده تا ببینند و همه جمع شوند در آن بیابان سوزانی که وقتی می‌نشستند، یک گوشه‌ی عبا بر سرشان کشیده و گوشه‌ی دیگر را زیر پایشان می‌گذاشتند که نسوزند! آنگاه در آن اوضاع و احوال، دست علی را گرفته و نشان مردم داده و گفته: ای مردم! بدانید که این علی، دوست شماست!! آیا این کار عقلایی است؟ دوست بودن اهل ایمان با هم که تازگی نداشت. قرآن فرموده بود:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾^۱

مؤمنان، همه با هم دوستند و با هم برادرند...

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾^۲

پس این یک مطلب تازه‌ای نبود که مردم را جمع کند و بگوید علی دوست شماست. این کار واقعاً مضحک است. این آقایان بس که گرفتار خوی تعصب نابجا می‌باشند، برای این که پایه‌ی حکومت ابوبکر و عمر را تحکیم کنند، عقل پیغمبر را لگه‌دار می‌سازند. بعضی از اهل سنت که فهمیده‌ترند گفته‌اند؛ مطلب همان است که شما می‌گویید، پیغمبر علی را معرفی کرده که ولی مردم باشد، در این شکی نیست. ابن ابی الحدید - که سنی شافعی معتزلی و شارح نهج البلاغه است - می‌گوید:

(أَمَّا الْوَصِيَّةُ فَلَا رَيْبَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ وَصِيًّا

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ)؛

۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۱.

۲-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۰.

از نظر ما، هیچ شک و تردیدی نیست که علی وصی پیغمبر بوده.
 (وَإِنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ مَنْ هُوَ مُنْشُوبٌ عِنْدَنَا إِلَى الْعِنَادِ)؛
 اگر در میان ما کسانی هستند که مخالفند [و می گویند علی ولی نبود،
 بیخود گفته اند] آنها معاندند و نمی خواهند تسلیم حق بشوند.

(فَأَنَّهُ أَفْضَلُ الْبَشَرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ)؛

ما معتقدیم که افضل بشر بعد از پیغمبر، علی است.

(وَ أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ مِنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ)؛

و از همه کس به خلافت سزاوارتر است.

او باید جای پیغمبر بنشیند. (اینجاست که باز تعصب نمی گذارد و) می گوید:
 ولی خود علی بعد از این که از طرف خدا به خلافت منصوب شد، دید که مصلحت
 نیست او متصدی امر خلافت باشد، زیرا اسلام در معرض خطر است و اگر او روی کار
 بیاید، اسلام از بین می رود و مسلمانان به رنج و دشواری می افتند. «وَلَكِنَّهُ تَرَكَ حَقَّهُ»؛
 علی، خودش کنار رفت و از این خلافتی که وظیفه‌ی الهی او بود کناره
 گرفت. آیا این درست است؟ خدا معینش کرده بود، اما او از خلافت کناره گرفت؟!
 (لِمَا عَلِمَهُ مِنَ الْمَصْلَحَةِ)؛

چون دید فعلاً مصلحت نیست که او زمامدار شود.

(وَ مَا تَفَرَّسَ فِيهِ هُوَ وَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ إِضْطِرَابِ الْإِسْلَامِ)؛

دید اگر روی کار بیاید، اسلام مضطرب می شود.

(وَ إِنِّشَارِ الْكَلِمَةِ لِحَسَدِ الْعَرَبِ)؛^۱

و کلمه‌ی توحید تفرق پیدا کرده و وحدت از بین می رود، چون با او دشمن

بودند و نسبت به او کینه توزی داشتند.

ما می پرسیم: آیا خدا این مسأله را نمی دانست که امامت علی علیه السلام خلاف مصلحت اسلام است؟ پیغمبر این را نمی دانست که آمد و در آن وادی پرغوغا مردم را جمع کرد و علی را به عنوان وصی و ولی معین کرد؟! شما می گوید خدا گفته، پیغمبر هم گفته ولی خود علی علیه السلام مصلحت ندانست. معنایش این است که خدا به اندازه‌ی شما نمی فهمید و تشخیص نمی داد که محفوظ ماندن اسلام از اضطراب، به چه وسیله باید انجام پذیرد؟ می گویند علی از خلافت کناره گرفت، در حالی که این دروغ است. خود علی علیه السلام می گوید: کنارم زدند، نه این که کنار رفتم.

به آقای ابن ابی الحدید می گوئیم: شما که خودتان نهج البلاغه را شرح کردید، خطبه‌ی سوم نهج البلاغه را که خطبه‌ی ششقیته است، بخوانید و آنجا صدای قلب پر درد علی علیه السلام را بشنوید که چه می گوید:

(أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَمَمَّصَهَا فُلَانٌ (ابن ابی قحافة) وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَاءِ)؛

امام علی علیه السلام در زمان حکومت خودش بوده که پرده از روی گذشته‌ها برداشته و گفته است: شما خیال نکنید که من کنار رفتم، بلکه کنارم زدند. پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را [که خدا برای من دوخته بود] به قامت خود پوشید. با این که خودش می دانست که موقعیت من [نسبت به خلافت] مانند موقعیت قطب است برای آسیا (آن میله‌ای که وسط سنگ آسیا است اگر نباشد، آن سنگ از مدار منحرف می شود). او می دانست موقعیت من نسبت به اسلام و خلافت، مثل همان قطب آسیا است.

(يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ)؛

چشمه‌ها [ی جوشان علوم و معارف حقه] از منبع وجود من سرچشمه می گیرد و

سیل آسا سرازیر می گردد.

(وَلَا يَرْقَىٰ إِلَىٰ السَّمَاءِ)؛

هیچ پرواز کننده‌ای [در فضای علم و دانش و حکمت] به اوج رفعت من نمی‌رسد. این، خودستایی نیست، بلکه بیان واقعیت است. وقتی مردم گرسنه و تشنه‌اند و کسی آب و نان دارد اعلام می‌کند و می‌گوید: ای مردم تشنه، آب نزد من است، ای گرسنه‌ها، نان نزد من است، مردم، گرسنه‌ی هدایت و تشنه‌ی علم و حکمتند. آن کس که نیروی هدایت و تعلیم علم و حکمت دارد باید اعلام کند و مردم را به سوی خود دعوت نماید. اما چه کار کردند؟ کاری کردند که علی علیه السلام متحیر ماند.

(وَطَفَّقَتْ أَرْتَمَىٰ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَىٰ طَخِيَةِ عَمِيَاءَ)؛

فکر کردم چه کنم؟ آیا با دست خالی و تنها حمله کنم و حقم را باز ستانم یا ناچار کنار بنشینم و صبر کنم.

(فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَىٰ هَاتَا أَحْجَىٰ فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَىٰ تُرَائِي نَهْبًا)؛^۱

دیدم حقم را غارت می‌کنند، ناچار کنار رفتم، اگر در بیابان دزدها بخواهند شما را غارت کنند و شما می‌بینید اگر مقاومت کنید کشته می‌شوید، در این صورت اموالتان را رها می‌کنید و کنار می‌روید، می‌گویید خودم را نکشند، اموالم را ببرند. مولا می‌گوید: من دیدم حقم را غارت می‌کنند و اگر مقاومت کنم، دین را، دین عزیزتر از جانم را از بین می‌برند، ناچار شدم برای این که آن را حفظ کنم، کنار رفتم. نشستم اما مانند کسی که خار در چشمش رفته و استخوان در گلویش گیر کرده باشد.

جان‌های ما فدای تو یا امیرالمؤمنین علیه السلام، چقدر زجر کشیدی و خون دل خوردی و در مقابل چشمانت همسر عزیزتر از جانم را مورد اذیت و آزار قرار دادند!!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳، فقره‌ی ۱ تا ۴.

تنها فرقه‌ی ناجیه، شیعه‌ی امامیه

ما به آقای ابن ابی الحدید می‌گوییم: شما می‌گویید که علی علیه السلام مصلحت را در این دید که کنار برود و ابوبکرها مصلحت در این دیدند که باشند؛ پس شما غارتگرها را مصلحت طلب می‌دانید. امام علی علیه السلام آخر کلامش فرمود: (كَانَهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ)؛^۱ گویی اینها اصلاً کلام خدا را نشنیده بودند که می‌فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)؛^۲

کسی که ریاست طلب باشد، جهتمی خواهد بود و عاقبت از آن متقین است.

(بَلَىٰ وَ اللَّهُ)؛ چرا به خدا قسم [شنیده بودند].

(لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيَّتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زُبُرُجْهًا)؛^۳

هم شنیده بودند و هم در حافظه‌شان بود، لیکن دنیا در برابر چشمانشان جلوه‌گری کرد و ریاست و مقام جلوی چشمان آمد و نتوانستند قرآن را تحتل کنند.

اکنون می‌گوییم آقای ابن ابی الحدید! مراقب باشید شما از کسانی طرفداری

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳، فقره‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳، فقره‌ی ۱۵.

نکنید که وصیت پیامبر ﷺ را تغییر دادند، در نتیجه مشمول آخر آیه‌ی وصیت باشید که: او وصیت کرد و شما تبدیل وصیت کردید، پس گنه‌کارید. مراقب باشید مشمول آن آیات در سوره‌ی ابراهیم نباشید که فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ ❁ يَصَلُّونَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ❁ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ❁﴾^۱

ندیدی آنها چه کردند؟ کفر را جای نعمت نشانند، نعمت چیست؟ خود قرآن می‌گوید: دین نعمت است.

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۲

این آیه، دین را نعمت معرفی می‌کند، اما این دین اگر در کنار علی علیه السلام باشد، نعمت است و اگر نباشد، نعمت است. آن روز که علی سایه بر سر دین انداخت، آن دین نعمت شد. پس به حکم قرآن علی نعمت است و مکمل نعمت. آنها این نعمت را کنار زدند و کفر را به جای آن نشانند و مردم را به دارالبوار جهنم کشانند. وقتی به مکه مشرف می‌شوید می‌بینید که میلیون‌ها جمعیت بیچاره و بدبخت به راه افتاده‌اند. البته همه‌شان بد نیستند بلکه اکثراً مستضعفند و اقلیت مستکبر آنها را منحرف کرده‌اند. خدا هم می‌فرماید:

﴿...قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ❁﴾

بگو فعلاً از این ریاست‌ها و مقام‌ها لذت ببرید ولی مطمئن باشید که سر از جهنم در می‌آورید.

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۸ تا ۳۰.

۲-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

مرحوم سید نعمت الله جزایری در زهرالربیع از علامه حلی (رض) نقل کرده که ایشان می‌فرمایند: من با استادم خواجه نصیر طوسی راجع به این حدیث بحث داشتیم که رسول اکرم ﷺ فرموده: اُمَّتِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَفْتَادُ وَیَكُ فَرْقَهُ فَرْقَهُ شَانِ جَهَنَّمِ وَ یَكُ فَرْقَهُ شَانِ اَهْلِ بَهْشْتَنْدُ؛ اُمَّتِ عِیْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَفْتَادُ وَ یَكُ فَرْقَهُ شَانِ اَهْلِ بَهْشْتِ وَ بَقِیَّهٔ اَهْلِ آتَشَنْدُ وَ اُمَّتِ مِنْ، بَعْدِ اَزْ مِنْ هَفْتَادُ سَهٔ فَرْقَهُ مِیْ شَوْنْدُ، دَرْ مِیَّانِ اَیْنِهٖا فِقْطُ یَكُ فَرْقَهُ اَهْلِ نَجَاتِ اسْتِ. مَرْحُومُ عَلَّامَهٔ حَلِّی مِیْ فَرْمَایْدُ: مِنْ اَیْنِ حَدِیْثِ رَا بَا اسْتَادَمْ خَوَاجَهٔ نَصِیْرِ طُوسِی دَرْ مِیَّانِ گِذَاشْتَمْ. گِفْتَمْ: هَرْ فَرْقَهٔ اِیْ مِیْ گُویْدُ: اَنْ فَرْقَهٔ ی نَاجِیَهٔ مَا هَسْتِیْم. حَنْبَلِی مِیْ گُویْدُ مَنْم، شَافِعِی مِیْ گُویْدُ مَنْم،... مَا هَمْ كِهٖ شِیْعَهٔ اِمَامِیَّهٔ اِیْمِ مِیْ گُویْمِ مَا هَسْتِیْم! اَزْ كِجَا مَعْلُومُ كِهٖ مَا بَاشِیْم؟ اِشَانِ جَوَابِ دَاوَنْدُ: مِنْ تَمَامِ اَیْنِ فِرْقِ رَا تَفْخِصْ كَرْدَمْ وَ اَصُولِ دِیْنِشَانِ رَا دِیْدَمْ، هَمَهٔ اِیْنِهٖا غَیْرِ اَزْ شِیْعَهٔ دَرِ یَكُ اَصْلِ مَشْتَرَكِ وَ مَتَّفَقَنْدُ كِهٖ تَنَهَا رَا هَبْشْتِ رَفْتَنْ، گِفْتَنْ هَمِیْنِ دُو جَمْلَهٔ اسْتِ: «لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ» وَ «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ» اَنَهَا مِیْ گُویْنْدُ مَلَائِكُ نَجَاتِ هَمِیْنِ اسْتِ، شَهَادَتِ بَهٔ وَحْدَانِیَّتِ خُدا وَ رِسَالَتِ پِیْغَمْبَرِا كَرِمْ ﷺ. تَنَهَا گُروهِی كِهٖ اَزْ اَنَهَا جِدا شُدَهٔ وَ مِیْ گُویْدُ اَیْنِ دُو شَهَادَتِ كَافِی نِیْسْتِ وَ بَایْدُ كِنَارَشِ عَلِی وَ لَیِّ اللهُ هَمْ بَاشْدُ، فِقْطُ شِیْعَهٔ اِمَامِیَّهٔ اسْتِ. بَعْدِ دِیْدَمْ اِگَرِ غَیْرِ اَزْ شِیْعَهٔ گُروهِ دِیْگَرِی اَهْلِ نَجَاتِ بَاشْدُ بَایْدُ تَمَامِ اَنِ هَفْتَادُ وَ فَرْقَهُ اَهْلِ نَجَاتِ بَاشَنْدُ. چُونِ هَمَهٔ اَنَهَا دَرِ مَلَائِكُ نَجَاتِ، اَشْتِرَاكُ دَاوَنْدُ، پَسِ اِگَرِ مَلَائِكُ نَجَاتِ هَمَانِ شَهَادَتِیْنِ بَاشْدُ، هَمَهٔ دَرِ اَیْنِ مَلَائِكُ مَتَّفَقَنْدُ وَ نَتِیْجَهٔ اَیْنِ مِیْ شُودُ كِهٖ هَفْتَادُ وَ فَرْقَهُ بَهْشْتِی وَ اَهْلِ نَجَاتِ وَ یَكُ فَرْقَهُ جَهَنَّمِ اسْتِ وَ حَالِ اَنِ كِهٖ پِیْاَمْبَرِا كَرِمْ ﷺ فَرْمُودَهٔ اسْتِ: یَكُ فَرْقَهُ اَهْلِ نَجَاتِ وَ بَقِیَّهٔ جَهَنَّمِ. پَسِ مَعْلُومُ مِیْ شُودُ اَنِ فَرْقَهٔ نَاجِیَهٔ، هَمَانِ فَرْقَهٔ شِیْعَهٔ اسْتِ وَ نَظَرِ پِیْغَمْبَرِا كَرِمْ ﷺ نِیْزِ هَمِیْنِ بُوْدَهٔ كِهٖ فَرْمُودَهٔ اسْتِ:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ؛^۱

مَثَلِ اهل بیت من، مَثَلِ کشتی نوح است که هر گروهی در آن کشتی
بنشینند، نجات می یابد...

حال، کدام گروه غیر از شیعه در کشتی اهل بیت نشسته است؟ چون این حدیث
نیز مورد اتفاق شیعه و سنی است. پس معلوم است که تنها طایفه‌ی شیعه ناجی هستند،
زیرا تنها این طایفه‌اند که وقتی می‌خواهند احکام خدا را به دست آورند، سراغ حنفی و
مالکی و... نمی‌روند بلکه در خانه‌ی امام صادق علیه السلام که از اهل بیت است می‌روند.
همه‌ی فقهای ما می‌گویند: قال الباقر علیه السلام، قال الصادق علیه السلام، هیچ فقیهی شیعی نیست که
بگوید: قال ابوحنیفه کذا و قال الشافعی کذا، آنها چه کاره‌اند؟ آنها که صد سال بعد از
پیغمبر به دنیا آمده‌اند، از کجا دین او را به دست آورده‌اند؟ آن کسی که از کودکی در
دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده و اولین کسی بوده که با آن حضرت بیعت کرده و
آخرین کسی بوده که پس از وفات از جسد او جدا شده است. تنها او می‌داند پیغمبر
چه گفته و چه کرده است! شیعه می‌گوید: قال الصادق علیه السلام او هم می‌گوید: قال
الباقر علیه السلام، او هم می‌گوید: قال ابی سید الشاجدین علیه السلام او نیز می‌گوید: قال الحسین علیه السلام
و او نیز می‌گوید: قال علی علیه السلام او هم می‌گوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و او نیز می‌گوید:
قال جبرئیل علیه السلام و او می‌گوید: قال الله تبارک و تعالی. این سند مذهب ماست. (أولئک
آبائی فَجِئنی بِمِثْلِهِم)؛

سند مذهب ما، طلایی است. در این وسط نه ابوهریزه داریم و نه سمره بن
جندب و نه دیگران و چه زیبا گفته‌اند گوینده‌ی این آیات:

إِذَا شِئْتَ أَنْ تَرْضَىٰ لِنَفْسِكَ مَذْهَبًا يَقِيكَ غَدَاً حَرَّ الْجَحِيمِ عَنِ النَّارِ

اگر می خواهی مذهبی را انتخاب کنی که فردا تو را از جهنم نجات دهد.

فَخَلَّ حَدِيثَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكٍ وَ أَحْمَدَ وَ التُّعْمَانَ عَنْ كَعْبِ أَحْبَارٍ

رها کن سخن شافعی و مالک و احمد حنبل و نعمان [ابوحنیفه] را که آنها

از کعب الاحبار نقل می کنند.

کعب الاحبار یهودی زاده‌ای متظاهر به اسلام و جادّه هموار کن برای عثمان

بوده است. اینها سندشان به او می رسد.

وَ وَالِ أَنَسًا قَوْلُهُمْ وَ حَدِيثُهُمْ رَوَىٰ جَدُّنَا عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ الْبَارِي

برو سراغ آن گروهی که حرفشان این است: جدّ ما از جبرئیل و او از

خدا نقل کرده است.

حال، مطلب دیگری که توجه به آن لازم است این است که فقط طریقت اهل

بیت علیهم السلام برای به دست آوردن احکام دین منظور نیست که چون آنها دین را خوب

می شناسند پس باید سراغ آنها برویم، بلکه اگر غیر علی و اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی

باشند که فرضاً دین را آن چنان که هست اعمّ از عقاید و احکامش بیان کنند و ما آن

را از آنها به عنوان مرجع مطاع دینی بگیریم، این دین باطل است. آری همان دینی

که حق و حقیقت است؛ اگر همان را غیر علی بگویند، آن در نزد خدا باطل است.

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده اند:

(كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ)؛^۱

هر مطلبی [از مطالب دینی که] از این بیت و از این خاندان بیرون نیامده

باشد، باطل است.

حتی اگر گوینده‌ای از غیر اهل بیت بگوید: خدا واحد است و ما این حقیقت را از او به عنوان مرجعی که مبین حق است بگیریم، شرک است و توحید نیست. لذا بیان اهل بیت علیهم‌السلام به اصطلاح موضوعیت دارد و حقایق دینی منحصرأً از آنها باید گرفته شود. اگر دین حق از آنها گرفته شد، درست است و مورد رضا و پسند خدا می‌باشد و اگر همین حق را از غیر علی و اهل بیت علیهم‌السلام بگیریم، باطل است و مرضی خدا نمی‌باشد! مثلش همان مثل ابلیس و آدم علیهم‌السلام است که فرمودند:

(مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُبُولِهِمْ وَإِيَّائِهِمْ لِكَمَالِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُجُودِهِمْ لِآدَمَ)؛^۱

به ملائکه گفتند: در مقابل آدم سجده کنید. اطاعت کردند، خدا هم همان سجده را به عنوان عبادت خود پذیرفت. اما به ابلیس فرمود: سجده کن. گفت: چرا بر آدم سجده کنم، برای تو سجده می‌کنم. فرمود: نمی‌خواهم برای من سجده کنی، باید در مقابل آدم سجده کنی. دین من این است.

(عِبَادَتِي مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ)؛

از راهی که من می‌خواهم باید عابد شوی نه از راهی که تو می‌خواهی. درست است که سجده برای من است، ولی سجده‌ای که در آن، آدم واسطه نباشد باطل است و کفر است. اگر برای آدم سجده کردی و در مقابلش خاضع شدی، من قبول می‌کنم؛ دستور من این است. اینجا هم به ما گفته است: دین من را از علی بگیرید. اگر در مقابل علی خاضع شدید، دین شما قبول است، از هر که غیر او بگیرید ولو وحدانیت من باشد باطل است! اگر شافعی یا دیگری گفته نماز بخوانید، این نماز نیست. پس طریقت اهل بیت علیهم‌السلام تنها برای این، منظور نیست، بلکه خودشان باید

۱- الاقبال، صفحه‌ی ۴۶۵، فصل فیما نکره من فضل صوم یوم الغدیر.

مطاع و محبوب ما باشند. اصلاً حَبِّ عَلِيٍّ خودش مستقلاً مسأله‌ای است، جدا از مسأله‌ی اتِّبَاعِ، اگر حَبِّ عَلِيٍّ در قلب نشست، آن وقت اتِّبَاعُش درست است. محبَّتِش در دل آدم نورانی‌تری دارد. (حُبُّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ وَاتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ)؛ احبِّ عَلِيٍّ، نعمت است و اتِّبَاعُش فضیلت است و یک مزیت دیگری است که از او پیروی کنیم.

به این روایت توجه می‌فرماید که رسول خدا ﷺ فرمود: (حُبِّي وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ)؛ محبَّت من و محبَّت اهل بیت من، در هفت موطن سودمند به حال شماست.

(عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ التُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ)؛^۲

دم جان دادن و در قبر و وقتی که از قبر برمی‌خیزید و آنجا که نامه‌های عمل را می‌خوانند و آنجا که اعمال را حساب می‌کنند و می‌سنجند و کنار صراط [هم علی علیه السلام] باید باشد که او قسمت‌کننده‌ی بهشت و جهنم است.]

۱- امامی شیخ صدوق، صفحه ۸، مجلس الثانی و بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۳۷، باب ۷۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۴۷.

نجات از آتش با توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم محدث نوری در کتاب دارالسلام قصه‌ای را از کسی که مورد وثوقش بوده نقل می‌کند که: کسی در شهری متولی مسجدی بود و همیشه به کار مسجد می‌رسید، یک روز دیدند نیامد. تحقیق کردند و معلوم شد که مریض شده است، به عیادتش رفتند. دیدند بدنش سوخته است، به طوری که فقط ران‌هایش سالم است و از کمر به بالای بدن سوخته، تعجب کردند که چه طور شده؟ وقتی از او پرسیدند گفت: من خواب دیدم قیامت برپا شده و مردم در اضطرابند و برای افراد حکم صادر می‌شود، فلان آدم بهشتی و فلانی جهنمی است و فرشتگان هم مکلفند بر این که بهشتی‌ها و جهنمی‌ها را از هم جدا کنند. من هم مضطرب بودم تا این که معلوم شد من بهشتی‌ام. ما را حرکت دادند برای بردن به بهشت؛ کنار یک پل که رسیدیم، گفتند: پل صراط است. بعد دیدم این پل خیلی عریض و پهن است. من خوشحال شدم، چون گفته بودند:

(أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ)؛

از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است.

جلو رفتیم، کم کم دیدم پل باریک می‌شود و هر چه جلوتر می‌رویم باریک‌تر می‌شود تا به جایی رسیدیم که دیدم از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر شد، دیدم پایین هم جهنم است و شعله‌های سیاه آتش وقتی جرقه می‌زند مثل کوه بالا می‌آید، وحشت کردم. پناه بر خدا، انسان اول زندگی‌اش به راحتی در صراط دین پیش می‌رود اما در

وسط راه، کم کم به کندی حرکت می کند چون آدم به دنیا علاقه مند می شود و محبت پول و جاه و مقام در دلش می نشیند. پس راه باریک می شود، دیدم حرکت مردم مختلف است، بعضی به سرعت برق، بعضی مثل کسی که سوار اسب باشد، می روند بعضی مثل پیاده ها، بعضی چهار دست و پا، نمی توانند حرکت کنند و در جهنم می افتند. من هم خیلی به زحمت حرکت می کردم که دیدم دشوار شده و به چپ و راست متمایل می شوم تا این که چند قدم به آخر صراط مانده بود در جهنم افتادم.

گاهی این طور می شود، انسان اول عمرش در جوانی خیلی خوب است، عواطف و احساسات لطیف دارد، کم کم که سنش بالا می رود و نزدیک مردن می شود به جهنم می افتد! باید از بدعاقبتی به خدا پناه برد.

در میان آتش افتادم و پایین و بالا می رفتم، فریاد کشیدم و چون در دنیا عادت کرده بودم که وقتی گرفتاری ام شدید می شد می گفتم: «یا امیرالمؤمنین!» آنجا هم به یادم آمد، ناگهان گفتم: «یا امیرالمؤمنین!» این را که گفتم، دیدم مردی کنار آن وادی ایستاده به می گفت: بیا جلو، دستت را به من بده. من خودم را کشیدم به کنار وادی و او دستم را گرفت و از آتش بیرون کشید. بعد دستش را آورد و شروع کرد به خاموش کردن آتش. از کمر شروع کرد به دست کشیدن و هر جا دستش می رسید آتش خاموش می شد و درد برطرف می شد تا به زانو رسید که من از خوب پریدم و دیدم بدنم سوخته! فقط همانجا که امام دست کشیده بود سالم است! سه ماه متوالی مداوا کردم تا سوخته ها خوب شد. بعدها هر وقت این جریان را نقل می کرد از شدت وحشت و ناراحتی تب می کرد.

حالا این ما هستیم که سر به آستان محبوب خودمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهاده ایم. مراقب باشیم تشکیکات مشککین، حب علی، این گوهر گرانبها را از دست

ما نگیرد. البته ما آلودگی‌ها داریم و خود معترفیم که آلوده هستیم و باید اتباع هم بکنیم. اما مطلب اصلی حبّ علی علیه السلام است. آن اگر باشد، جهنمی به این معنا که جاودانه در آن باشیم نخواهیم بود. قلبی که حبّ علی علیه السلام دارد مثل لامپ سالم است، بیرونش ممکن است گرد و غبار گرفته باشد اما خودش سالم و روشن است، غبارها برطرف می‌شود. قلب محبّ علی سالم است. ممکن است در اثر گناهان دوده گرفته باشد اما امیدواریم همین محبّت اثر کند تا از این دنیا نرفته‌ایم توفیق توبه شامل حال ما بشود و توبه کار از این دنیا برویم. اما سرمایه‌ی اصلی ما حبّ مولای ماست، اگر هم آلوده رفتیم، البته به ما گوشمالی می‌دهند، ولی عاقبت محبّ علی در بهشت است، در جهنّم نخواهد ماند. ولی تحمّل این گوشمالی مشکل است، کسی خیال نکند کار آسانی است. در برزخ و محشر، گنهکار محبّ علی را گوشمالی می‌دهند تا پاک شود و به دارالسلام برده شود و این کار بسیار پرزحمتی است.

پایان بخش اوّل

بخش دوم

* توصیف مقام امامت

* ذاتی بودن کمالات امام علیه السلام به اذن خدا

* اعتراف دشمن به امامت امام هادی علیه السلام در خردسالی

* امامت سه امام بزرگوار در کودکی

* چگونگی اعتقاد به امامت ائمه ی اثنی عشر علیهم السلام

* شئون متعدّد امامت

توصیف مقام امامت

حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در حدیث مفصّلی که درباره‌ی مقام امامت فرموده‌اند، جملات عجیبی دارند: مردی به نام عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید: در مسجد جامع مرو با جمعی نشسته بودیم و صحبت امامت به میان آمد و هر کس چیزی گفت. بعد من خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده و جریان بحث را به عرضشان رساندم، امام تبسمی کردند و بعد فرمودند:

(جَهْلَ الْقَوْمِ وَ خُدَعُوا عَنْ آرَائِهِمْ. إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ يَنُورُهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ)؛

این مردم نادانند؛ در عقاید و آرایشان فریب خورده‌اند و حقیقت امامت را نشناخته‌اند. امامت حقیقتی است بالاتر از سطح درک مردم عادی، چنان نیست که مردم آن را با عقل خودشان دریابند و به رأی و فکر خود به آن برسند. امام موقعیتش در عالم، موقعیت خورشید است. خورشید همه جا را با نور خودش پر کرده، اما آیا انسان‌ها می‌توانند دست به خورشید برسانند؟ یا با چشمان خود به قرص خورشید نگاه کنند؟ نمی‌شود.

اگر کسی چشم خود را به چشمه‌ی خورشید بدوزد، کور می‌شود، هر چه دست

بالا کند به او نمی‌رسد، نه دست انسان به دامن خورشید می‌رسد و نه چشم انسان می‌تواند آن را آنچنان که هست مشاهده کند. عقل و فکر بشر نیز از نیل به معرفت حقیقی امام قاصر و عاجز است. بعد حضرت امام رضا علیه السلام این تعبیر را دارند که:

(الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَالْعَيْثُ الْهَاطِلُ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلهِ
مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اِكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ
الْوَهَّابِ)؛

امام ابر باران ریز و باران پر ریزش است که انسان‌ها را زنده می‌کند و حرکت داده و به او ج می‌رساند. تمام کمالات از جانب خدا یکجا به امام اعطا شده است، او دست نیاز و اکتساب به سوی کسی دراز نمی‌کند.

بعد فرمود: ابراهیم خلیل علیه السلام پس از طی مراحل نبوت و رسالت به مرحله‌ی شایستگی منصب امامت رسید و خدا به وی فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛^۱ از این حدیث استفاده می‌شود که مرتبه‌ی امامت از مرتبه‌ی نبوت مطلقه بالاتر است. البته مرتبه‌ی نبوت ختمیه‌ی محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم حائز هر دو مقام نبوت و امامت بوده و در درجه‌ی اعلای هر دو مقام است. از اینرو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از لحاظ مقام نبوت، تبلیغ احکام و ارائه‌ی طریق می‌کند و از لحاظ مقام امامت، تربیت روح انسان و ایصال به مطلوب می‌نماید.

مرحوم کلینی رحمته الله حدیثی از ابوخالد کابلی نقل کرده است که او خدمت حضرت امام باقر علیه السلام آمد و پرسید: مقصود از این آیه چیست؟

﴿فَأَمْنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾؛^۲

به خدا و رسول خدا و به آن نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید...

۱- کافی، جلد ۱، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، صفحه‌ی ۱۹۹.

۲- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۸.

بر حسب ظاهر، ما از کلمه‌ی نور استنباط می‌کنیم که منظور قرآن است؛ اما ابوخالد فهمید که باید مطلب دیگری منظور باشد و لذا از امام پرسید: منظور از نور در این آیه چیست؟ امام علیه السلام فرمود:

يَا اَبَا خَالِدِ النَّوْرُ وَاللّٰهُ نُورُ الْاَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُمْ وَاللّٰهُ
نُورُ اللّٰهِ الَّذِي اُنزِلَ... وَاللّٰهُ يَا اَبَا خَالِدِ لِنُورِ الْاِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
اَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللّٰهُ يَنْوَرُونَ قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِينَ... وَاللّٰهُ يَا اَبَا خَالِدِ لَا يُحِثُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللّٰهُ
قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللّٰهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا؛^۱

ای اباخالد! به خدا قسم، مقصود از نوری که در این آیه آمده، نور امامان از آل محمد علیهم السلام است، به خدا قسم، نور فرود آمده‌ی از جانب خدا هم آنان هستند. به خدا قسم ای اباخالد! نور امام در دل اهل ایمان واقعی [نه ایمان ظاهری و ادعایی] روشن تر از خورشید در روز است، به خدا قسم آنها هستند که دل‌های مؤمنین را روشن می‌کنند. به خدا قسم ای اباخالد، ممکن نیست هیچ بنده‌ای دوستدار ما باشد و تن به ولایت ما بدهد، مگر این که خدا قلب او را پاک کرده باشد و خداوند دل هیچ بنده‌ای را پاک نمی‌سازد، مگر این که در مقابل ما تسلیم باشد و کمترین تخلف از فرمان ما نداشته باشد.

البته می‌دانیم که حقیقت امام، متحد با حقیقت قرآن است و هر دو در عالم لوح محفوظ یک حقیقتند. در روایتی از ابوبصیر نقل شده که: حضرت امام باقر علیه السلام کنار مسجد الحرام ایستاده و مردم در رفت و آمد بودند، به من فرمود: از این

۱- اصول کافی، جلد ۱، کتاب الحجّة، باب انّ الائمة نور الله عزوجل، صفحه‌ی ۱۹۴.

مردم بپرس از محمدبن علی باقر اطلاقى داريد، از هر كه پرسيدم اظهار بى اطلاعى كرد! فرمود: از ابوهارون مكفوف بپرس. او مردى نايبنا اما روشندلى با اخلاص بود! از او كه پرسيدم، گفت: امام همين جا ايستاده‌اند! گفتم: از كجا فهميدى؟ گفت: چگونه نفهمم و حال آن كه امام نورى درخشان است.^۱

يعنى چشم ديگرى روشن تر از چشم سر مى خواهد تا خورشيد امام را ببيند و از نور و حرارت آن برخوردار گردد. بعد فرمود: اين چنين شدن، شرط دارد.

۱- منتهى الامال، محدث قمى، معجزات حضرت امام باقر عليه السلام، صفحه ۶۶.

ذاتی بودن کمالات امام عَلَيْهِ السَّلَامُ اذن خدا

یکی از امتیازات روشنی که امامان از دیگران دارند، مسأله‌ی از خود داشتن است؛ یعنی هیچگاه از بشر اکتساب کمال نمی‌کنند، هر چه دارند از خود دارند؛ یا به عبارتی هر چه دارند، از خدا بدون وساطت بشر به آنها اعطا شده است. دیگران به هر کمالی بخواهند برسند، از بشری مثل خویش اکتساب می‌کنند و در واقع گدای افراد دیگر می‌باشند. اما جعل منصب نبوت و امامت از سوی خداست، به بشر مربوط نیست؛ انتصابی است و انتخابی نیست. اکنون نمونه‌هایی از قرآن ارائه می‌کنیم:

﴿وَأَذَقْنَا لِرَبِّكَ لِمَلَايَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^۱

[به یاد آور] آن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در

زمین جانشین و خلیفه قرار می‌دهم...

خداوند می‌فرماید: اعطای منصب خلافت با من است، شما حق ندارید

سقیفه‌ی بنی ساعده تشکیل بدهید و از آن ابوبکر را بیرون بیاورید و خلیفه بسازید.

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾^۲

ای داود! ما تو را خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم...

وقتی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خدا تقاضای وزیر و جانشین کرد و گفت:

﴿وَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي...﴾^۳

۱-سوره بقره، آیه ۳۰.

۲-سوره ص، آیه ۲۶.

۳-سوره طه، آیات ۲۹ و ۳۰.

از خاندان من، برادرم هارون را وزیر من قرار ده.

خدا نفرموده که خودت انتخاب کن، بلکه فرمود:

﴿...قَدْ أُوتِيَ سُورِكَ يَا مُوسَى﴾^۱!

...ای موسی! تقاضای تو پذیرفته و عملی شد.

من هارون را وزیر تو قرار دادم. و در آیه‌ی دیگر فرمود:

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...^۲

ما آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند و انجام

کارهای نیک را به آنها وحی کردیم...

بنابراین تمام کمالات از ذات خودشان می‌جوشد (به اذن خدا) و نیاز به کسی

ندارند و لذا دشمنانشان می‌کوشیدند این رمز «از خود داشتن» را از آنها بگیرند و به

مردم چنین وانمود کنند که اینها هم مثل دیگران هستند و امتیازی ندارند؛ ولی آفتاب

را با کِل اندودن نشدنی و کاری احمقانه است.

۱-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۳۶.

۲-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

اعتراف دشمن به امامت امام هادی علیه السلام در خردسالی

این قصه را عالم بزرگواری از شرح قصیده‌ی ابوفراس نقل می‌کند که وقتی امام نهم، حضرت امام جواد علیه السلام به شهادت رسید، امام دهم، حضرت امام هادی علیه السلام کودکی خردسال بود و به نقل مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) سنّ شریفش شش سال و پنج ماه بود و بعضی هم هشت سال و پنج ما گفته‌اند، به هر حال کودک خردسالی بود که حامل منصب اعلای امامت شد و لذا خلیفه‌ی وقت به طمع افتاد و پیش خود فکر کرد این کودک خردسال هنوز از حقایق دینی چیزی نمی‌داند، چه خوب است که ما او را تحت تربیت یک معلّم سنی قرار دهیم و از افکار شیعی بی‌خبرش نگه داریم. در نتیجه گروه شیعه با نداشتن امام متفرق می‌شوند و بساطشان برچیده می‌شود.

بر اساس این فکر خام، فردی به نام عمر بن قُرج را که یکی از درباریان بود به مدینه فرستاد و او بر حسب ظاهر برای حجّ ولی در باطن برای اعمال همین سیاست شوم به مدینه آمد و با تشکیل مجمعی از هم‌فکرانش مأموریت خود را مطرح کرد و از آنها خواست که فرد مناسبی را برای این کار انتخاب کنند. آنها گفتند: ما کسی را سراغ داریم که برای این کار بسیار مناسب است و او ابو عبدالله جنیدی است که علاوه بر سنی بودن، ناصبی هم هست؛ یعنی با آل علی علیهم السلام دشمن سرسخت است و او بهترین معلّم برای این کودک است. او را احضار کردند و با وعده‌ی حقوق مضاعف، امام هادی علیه السلام را در اختیارش گذاشتند، او هم مدّتی به قول خودش آن حضرت را شاگرد خود قرار داد.

راوی جریان می گوید: روز جمعه‌ای من آن معلّم را در نماز جمعه دیدم. از او پرسیدم: حال کودک هاشمی چگونه است؟ او تا این جمله را شنید، دیدم با حال تعجب و حیرت گفت: نگو کودک! بگو بزرگمرد! بگو شیخ آل هاشم. بعد گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم. آیا امروز در مدینه، در فنون مختلف علمی، از من عالم‌تر کسی را سراغ داری؟ گفتم: نه. قولی است که جملگی برآند. گفت: به خدا قسم من شب‌ها مطالعه می‌کنم و خودم را برای تدریس آماده می‌کنم، وقتی برای تدریس می‌نشینم، همان به قول تو کودک هاشمی، سر دو زانو می‌نشیند و شروع به صحبت می‌کند و مطالبی می‌گوید که من اصلاً به ذهنم خطور نکرده‌ام، آن چنان مات و مبهوت بیان او می‌شوم که ناچار من سراپا گوش می‌شوم و شاگرد، او استاد می‌شود و معلّم. این را گفت و رفت. هفته‌ی بعد او را دیدم و گفتم: حال آن جوان هاشمی چگونه است؟ (از او تعبیر به جوان کردم) گفت:

(دَعَّ عَنْكَ هَذَا الْقَوْلَ، إِنَّهُ وَاللَّهِ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَفْضَلُ مَنْ بَرَّ اللَّهَ)؛

رها کن این سخن را [نگو جوان هاشمی] به خدا قسم او بهترین مردم روی زمین و برترین مخلوقات پروردگار است.

بعد گفت: من هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم این بچه در حجاز بوده در حالی که پدرش در عراق از دنیا رفته است؛ او اصلاً نتوانسته در این سنّ و سال از پدر هم استفاده‌ای کند. از روزی هم که تحت نظر من بوده، از چهاردیواری خانه بیرون نرفته و با کسی انسی نگرفته است. من تعجب می‌کنم که این همه علوم را از کجا به دست آورده است؟ به هر علمی که من دست‌اندازی می‌کنم، می‌بینم او فرسنگ‌ها از من جلوتر رفته است. راوی ادامه می‌دهد: هفته‌ی سوّم که با او ملاقات کردم، دیدم کاملاً تسلیم شده و اذعان به امامت آن حضرت کرده است. گفت: من هر چه فکر کردم

راه حلی جز منطق شیعیان پیدا نکردم که می گویند: امام کسی است که از جانب خدا تمام علوم یک جا به او القا می شود و به کسی احتیاج ندارد و از اینجا فهمیدم که او امام و منصوب از جانب خداست. در مقابل او تسلیم و به امامتش ایمان آوردم. بعد از آن دشمنی که با آل علی علیهم السلام داشتم، امروز از دوستان صمیمی آل علی علیهم السلام شده ام.^۱

بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ

آری: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...﴾^۲؛ می خواهند نور

خدا را با باد دهانشان خاموش نمایند و خداوند نور خود را تمام می نماید...

۱- سرمایه ی سخن، سید محمدباقر سبزواری، جلد ۳، صفحه ۲۱۰.

۲- سوره ی صف، آیه ی ۸.

امامت سه امام بزرگوار در کودکی

در میان امامان ما، سه بزرگوارند که در سنّ کودکی به امامت رسیده‌اند؛ اوّلی حضرت امام جواد علیه السلام که در سنّ هشت یا نه سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسید. دوّمین آنها حضرت امام هادی علیه السلام، امام دهم که در سنّ شش یا هشت سالگی متصدی امر امامت شد و سوّم حضرت امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام که آن حضرت نیز در سنّ پنج سالگی حامل منصب اعلاّی امامت گردید. برای ما که پیرو قرآن هستیم، این مطلب هیچ استبعادی ندارد، ما در قرآن می‌خوانیم که حضرت مسیح، عیسی بن مریم علیها السلام طفل نوزادی بوده که به نبوت رسیده است: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۱

وقتی خداوند به طفل نوزادی شایستگی مقام نبوت داده باشد، چه استبعادی دارد که به کودک پنج و هشت و نه ساله هم شایستگی مقام امامت داده باشد. البته اختلاف و اضطرابی در میان شیعه هم بود. بعضی که ضعیف‌الایمان بودند می‌گفتند: یک کودک مثلاً هشت ساله چگونه می‌شود منصب امامت را عهده‌دار شود؟ و لذا لازم شد که امام جواد علیه السلام در یک محفلی گوشه‌ای از مقام ولایی خودش را نشان بدهد؛ در حالی که ظاهراً کودک دو ساله‌ای بود. از این شهر آشوب صاحب مناقب نقل شده است که امام جواد علیه السلام بیست و پنج ماهه بود؛ یعنی دو سال و یک ماه همراه

۱-سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۰.

خدمتکارش - حالا در آغوش او یا دستش در دست او بوده است - در گذرگاهش به مسجد النبی ﷺ رسید در موقعی که اجتماعی از مردم بود، داخل مسجد شد و از پله‌ی منبر بالا رفت و با وقاری تمام لب به سخن گشود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَنَا اُمَّةً عَلَى خَلْقِهِ وَ وَحِيهِ، اَيْهَا النَّاسُ! اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ... اِنِّي وَ اللهُ لَا اَعْلَمُ النَّاسِ اَجْمَعِينَ، اَعْلَمُ مَا فِي سَرَائِرِهِمْ وَ حَوَاطِرِهِمْ وَ مَا هُمْ اِلَيْهِ صَائِرُونَ... عَلِمًا قَدْ نَبَأَنَا اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ وَ اَيْمُ اللهُ لَوْ لَا تَظَاهَرُ اَهْلُ الْبَاطِلِ وَ دَوْلَةُ اَهْلِ الضَّلَالِ لَقُلْتُ قَوْلًا تَعْجَبُ مِنْهُ الْاَوَّلُونَ وَ الْاٰخِرُونَ)؛

به خدا قسم، من از تمام سرائر و ضمائر مردم و آنچه در درونشان می‌گذرد آگاهم، سرنوشت آینده‌ی همگان را می‌دانم. این علمی است که خدا قبل از آفرینش عالم و عالمیان به ما عنایت فرموده است. به خدا قسم، اگر شرایط زمان مقتضی بود، سخنی می‌گفتم که اولین و آخرین از شنیدن آن به شگفتی می‌آمدند.

بعد دست به دهان خودش نهاد و فرمود:

(يَا مُحَمَّدُ! اِصْمِتْ كَمَا صَمَّتْ اَبَاؤُكَ وَ اصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلَاؤُ الْعِزْمِ مِنْ الرُّسُلِ)؛^۱

ای محمّد! ساکت شو، آنگونه که پدرانت سکوت کردند و صبر کن آنگونه که انبیای اولوالعزم خدا صبر کردند.

دوباره دست به دست خادمش داد و حرکت کرد. مردم در حالی که انگشت

۱- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۱۰۸ و مناقب ابن شهر آشوب، باب معجزات امام جواد (ع).

حیرت به دندان می‌گزیدند، راه باز کرده و زیر لب می‌گفتند:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾؛^۱

با چنین حُسن و ملاحظت اگر اینان بشرند

ز آب و خاکِ دگر و شهر و دیار دگرند



اختران، پرتو مشکاة دل انور ما

دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما

بَر ما پیرِ خِرد، کودکِ ابجد خوانی است

فلسفی مُقْتَبِسی از دل دانشور ما

ما می‌ترسیم با همین قصوری که در معرفت داریم، بمیریم و در عوالم پس از مرگ بهره‌ای از جمالشان نبریم، چرا که فرموده‌اند: (الْمَعْرِفَةُ بَدْرُ الْمُشَاهَدَةِ)؛^۲ دیدار جمال خدا و اولیای خدا در عالم آخرت، محصول معرفت و شناخت آنان در عالم دنیا است.

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲-علم الیقین فیض صفحہ‌ی ۲۳۰، پایین صفحہ: (انّ المعرفة فی هذه الدنیا بذر المشاهدة فی الاخرة و اللذة متوقفة علی المشاهدة).

چگونگی اعتقاد به امامت ائمه‌ی اثنی عشر علیهم‌السلام

قصه‌ای را مرحوم علامه‌ی مجلسی رحمته‌الله نقل کرده‌اند که عرض می‌کنم:

مردی به نام علی بن خالد گفته است: روزی شنیدم مردی را در شام دستگیر کرده و بر گردنش زنجیر نهاده، به عراق آورده‌اند و به اتهام این که ادّعی نبوت کرده است زندانش کرده‌اند. من تعجب کردم و خواستم او را از نزدیک ببینم که چگونه آدمی است. رفتم با زندانبان‌ها رابطه‌ای برقرار کردم تا ترتیب ملاقاتم را با او دادند. وقتی رفتم و او را دیدم و صحبت کردم، او را آدم عاقل و فهمیده‌ای یافتم و دیدم معقول نیست او ادّعی نبوت کرده باشد. پرسیدم مطلب چه بوده که شما را متهم کرده‌اند؟ گفت: اصل جریان این است که من در شام در جایی معروف به رأس الحسین مدّت‌ها مشغول عبادت بودم تا یک روز دیدم مرد بزرگواری نزد من آمد و گفت: برخیز و همراه من بیا، من نیز مانند کسی که مجذوب شده باشد از جا برخاستم و همراهش شدم. چند قدمی که رفتیم با کمال تعجب دیدم در مسجد کوفه هستم! از من پرسید اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: بله، اینجا مسجد کوفه است. او مشغول نماز شد و من هم نماز خواندم. بعد حرکت کرد و من هم دنبالش رفتم، چند قدم که رفتیم دیدم در مسجد مدینه هستم، فرمود: اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: بله، اینجا مسجد مدینه است. آنجا هم مشغول نماز و زیارت شد، من هم نماز خواندم و زیارت کردم. بعد از چند قدمی که رفتیم، دیدم در مکه و در مسجد الحرام هستم! طواف بیت کردیم و نماز خواندیم. بعد از چند لحظه دیدم در جای اول خودم یعنی در شام

و در رأس الحسین علیه السلام هستم! خیلی تعجب کردم که این چه سیری بود. او هم از چشم من غایب شد. تا یک سال از این جریان گذشت و سال دیگر باز در همان مکان همان شخص نزد من آمد و به من گفت: برخیز و با من بیا؛ باز همان برنامه‌ی سال قبل تکرار شد. وقتی که به موضع خودم در شام برگشتم و او خواست از من جدا شود، قسمش دادم که تو را به حق آن کسی که این قدرت را به تو داده است، خود را معرفی کن. تأملی کرد و فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام هستم. فهمیدم که حضرت امام جواد علیه السلام است.

این مطلب گذشت و مردم باخبر شدند و در مجالس نقل شد تا به گوش وزیر رسید. محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه‌ی عباسی آدم جبّاری بود و با آل علی علیه السلام هم دشمنی داشت. او دستور داد مرا بردند و بدون مقدمه زنجیر بر گردنم نهادند و متهم کردند که ادّعی نبوت کرده‌ام؛ مرا اینجا آورده و زندانم کرده‌اند. علی بن خالد گوید: من خیلی دلم به حال او سوخت که چنین مرد بزرگوار و محترمی را اینگونه گرفتارش کرده‌اند. گفتم: مایل هستی گزارش حال تو را به وزیر بدهم؟ شاید برای او اشتباه شده باشد. گفت: مانعی نیست. من برای وزیر نوشتم که حال او چنین است و ادّعی نبوت نکرده و متهمش کرده‌اند و امیدوار بودم که آزادش کنند ولی پس از مدّتی جواب آمد، دیدم زیر آن نوشته است: به او بگو همان کسی که تو را در یک روز از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و برگردانده است، هم او بیاید و تو را از زندان بیرون بیاورد.

دیدم مطلب را به مسخره گرفته و کینه‌توزانه برخورد کرده است. خیلی متأسّف شدم و تصمیم گرفتم بروم و دوباره او را ببینم و دلداریش بدهم و بگویم فعلاً چاره‌ای نیست، صبر کن تا شاید فرجی حاصل شود. وقتی که به در زندان رفتم دیدم

غوغا و ازدحام عجیبی در اطراف زندان برپاست. پاسبان‌ها و زندانبانان شدیداً مضطربند و این سمت و آن سمت می‌روند و سخت ناراحتند. پرسیدم چه شده است؟ گفتند: آن مرد شامی که ادّعی نبوت کرده و محبوس بود مفقود شده است. با این که درهای زندان بسته بوده و هیچ معلوم نیست چه شده؟ آیا به زمین فرو رفته یا به آسمان صعود کرده؟ نفهمیدیم! من با خود گفتم: بله، همان کسی که او را در یک روز از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و برگردانده است هم او نجاتش داده است. همین علی بن خالد (راوی جریان) گفته است: من اوّل، زیدی مذهب بودم؛ یعنی از امام سجّاد علیه السلام به این طرف معتقد به امامت ائمه‌ی دیگر نبودم، آن روز بینا شدم و حقیقت را فهمیدم و به امامت امام جواد علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام معتقدم شدم.^۱

شئون متعدّد امامت

۱- هدایت

امامت، شئون متعدّدی دارد، ولی از قرآن کریم استفاده می شود که شأن لازم و جداناپذیر امامت، مسأله‌ی هدایت است. هدایت در رتبه‌ی اوّل، شأن خداوند متعال است و از صفات علیا و اسماء حسنا‌ی پروردگار حکیم، صفت هدایت و اسم مبارک هادی است.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

...خدا، هدایت کننده‌ی اهل ایمان به راه مستقیم است.

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۲

بگو خدای ما، آن کسی است که هر موجودی را آفریده و آنگاه آن را هدایت کرده است.

مشعل فروزانی در وجود هر موجودی قرار داده که راه خودش را می یابد و به سمت کمال مطلوبش حرکت می کند.

﴿...وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا﴾^۳... کافی است که پروردگار

تو، راهنما و یاورت باشد.

۱-سوره‌ی حج، آیه‌ی ۵۴.

۲-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰.

۳-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۱.

﴿...قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى...﴾؛ «...بگو هدایت، همان هدایت
الله است...»

ما همیشه در همه‌ی نمازها می‌خوانیم: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ آنچه از خدا
می‌خواهیم هدایت به صراط مستقیم است، پس صفت هادی در رتبه‌ی اول صفت
خداست. بعد به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿...إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «...تو، به صراط مستقیم هدایت می‌کنی.»

اینجا هم رسول اکرم ﷺ را به عنوان هادی معرفی می‌کند؛ چون خلیفه و
جانشین اوست. هر کاری که خدا دارد، جانشین او نیز در عالم امکان دارد.
امامان علیهم‌السلام را هم به عنوان هادی معرفی می‌کند: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛ «ما
آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند...»

پس هم خدا هادی است و هم رسول خدا ﷺ و هم ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام. همه
دارای صفت هدایت هستند، منتها هدایت مراتبی دارد؛ مرتبه‌ی نازل‌اش هدایت به
احکام شریعت است. خداوند، تشریح شریعت و پیامبر ابلاغ شریعت و امام هم تبیین
شریعت می‌کند و این مرتبه‌ی پایین هدایت است.

۲- حکومت و زعامت

موضوع حکومت و زعامت اجتماعی و مقام قضاوت و فصل خصومات نیز از
شئون امامت است. پیغمبر اکرم ﷺ هم قاضی، هم مبلغ احکام دین و هم زعیم
اجتماعی مسلمین بود که امام نیز این چنین است.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۰.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۳- هدایت تکوینی

رتبه‌ی هدایت تکوینی از تمام مراتب هدایت بالاتر است که مربوط به تربیت و سازندگی انسان است. امام به اذن خدا نگهبان نظام عالم و مربی عالم انسان است؛ این مرتبه‌ی از هدایت، بالاتر از همه‌ی مراتب است. البتّه تبیین احکام دین و زعامت اجتماعی مسلمین و قضاوت و حفظ حقوق جامعه، از مسائل بسیار مهم است. امّا تربیت و ساختن انسان، مرتبه‌ی بالاتر است. دارنده‌ی این رتبه‌ی از هدایت، روح و جان بشر را می‌پروراند و به سر حدّ کمال می‌رساند، آن چنان که آفتاب می‌تابد و گیاهان را می‌پروراند و بذرها را به سر حدّ گل شدن می‌رساند، همانگونه که باران می‌بارد و زمین و موجودات زمینی را زنده می‌سازد و به مرحله‌ی میوه دادن نائل می‌گرداند.

۴- اخراج از ظلمت به نور

آثار وجودی امام، همانند آثار باران و خورشید است. مگر نه این است که خدا از جمله شئون ربوبیتش اخراج از ظلمت به نور است؟

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱؛

و اخراج از ظلمت به نور تنها این معنا نیست که تشریح شریعت می‌کند و جعل احکام می‌نماید، نه، بلکه جوهر جان انسان را از ظلمت عدم و ضعف و نقص و انجماد بیرون می‌آورد و به نور وجود و قوت و کمال می‌رساند.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۲؛

خدا و فرشتگانش، رحمت و برکات آسمانی را به شما می‌رساند تا شما را از ظلمت‌ها بیرون آورده و به نور برسانند...

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۳.

این کار خداست و همین کار را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار کرده و فرموده است:
﴿...كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾^۱

این کتابی است که به تو نازل کرده‌ام [به این منظور] که مردم را از ظلمت‌ها بیرون آورده، به نور برسانی...

یعنی کار تو، تنها این نیست که تبلیغ احکام دینی کنی، بلکه باید جوهر روح و جان انسان‌ها را حرکت بدهی و در مسیر تکامل، رهبری کرده و پیش ببری تا به کمال مطلوب برسانی. البته این مشروط به این است که ماده‌های قابل‌ی تحت تربیت قرار بگیرند تا ساخته شوند. آفتاب بر همه جا می‌تابد؛ بر گلستان می‌تابد، بر مزبله هم می‌تابد. بر مزبله که بتابد بوی بد آن، فضا را متعفن می‌سازد، بر گلستان که بتابد، عطر خوشش شامه‌ها را می‌نوازد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

رسول اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت پاکش علیهم السلام فرموده است:

﴿وَأَمَّا فَضْلُ أَهْلِ بَيْتِي عَلَى غَيْرِهِمْ كَفَضْلِ الْمَاءِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ بِهِ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲

برتری اهل بیت من بر دیگران، مانند برتری آب است بر همه چیز که حیات هر چیز به آب است.

چنانکه خدا فرموده است: ﴿...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا...﴾^۳؛ هر چیز

۱-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱.

۲-بحارالانوار، جلد ۳۶، صفحه‌ی ۳۶.

۳-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۰.

زنده‌ای را از آب قرار دادیم...

اینها - العیاذ بالله - مجازگویی نیست، بیان واقعیت و حقیقت است. هم اکنون وجود اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به اذن خدا همچون خورشید افاضه‌ی نور حیات می‌کند. حیات عالم بسته به افاضه‌ی اوست.

(بِيَمِينِهِ رُزْقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُوْدِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ)؛^۱

روزی روزی خواران از کف با کفایت او می‌رسد و آسمان و زمین به وجود او ثابت و استوار می‌ماند.

بر این اساس است که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا الْحُبَّةُ لَسَاخَتْ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا)؛^۲

اگر حجت نباشد، زمین اهلش را فرو می‌برد.

فلسفه‌ی وجود امام تنها این نیست که مرجع دینی مردم باشد و احکام خدا را بیان کند؛ بلکه اساساً وجود او حافظ نظام عالم است، اگر او نباشد نظام تمام این کرات و منظومه‌های شمسی و کهکشان‌ها به هم می‌ریزند. موقعیت او در عالم، مثل موقعیت ما نیست که فقط نفس می‌کشیم و می‌خوریم و می‌خوابیم، بعد هم می‌میریم و می‌پوسیم و آب از آب تکان نمی‌خورد و صدمه‌ای به عالم نمی‌رسد. ما در زیارتنامه‌ها به جملاتی عجیب و پرمحتوا بر می‌خوریم و به سادگی از کنارشان می‌گذریم؛ در اولین زیارت از زیارات مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام این جمله را می‌خوانیم:

(اِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ اَمْرِهِ تَهْبِطُ اِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بِيوتِكُمْ)؛^۳

اراده‌ی خدا در تدبیر عالم به سوی شما [اهل بیت] نازل می‌شود و از خانه‌ی

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۲- غیبت نعمانی، صفحه‌ی ۱۳۹، لو ان الامام رفع من الارض لساخت باهلها.

۳- مفاتیح الجنان، در زیارات مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام، زیارت اول.

شما به عالم صادر می‌گردد و در مجاری حوادث به جریان می‌افتد.
خانه‌ی امام عصر علیه السلام تاق فرمان است، او فرمان صادر می‌کند و فرشتگان اطاعت می‌کنند. در شب قدر ماه مبارک رمضان که:

﴿تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ﴾^۱

فرودگاه فرشتگان و روح در آن شب، خانه‌ی حضرت امام عصر علیه السلام است که به فرمان آن حضرت امور ارزاق و اعمار تنظیم می‌گردد.

پایان بخش دوم

بخش سوّم

- ✽ ضرورت امام شناسی در هر زمان
- ✽ مفهوم قرآنی و اصیل اولوالامر
- ✽ تأملی در چگونگی شناخت امام معصوم علیه السلام
- ✽ محبت دنیا و محبت علی علیه السلام در یک دل؟ هرگز!
- ✽ ورود به دارالسلام با عمل صالح و حبّ امام علی علیه السلام
- ✽ زمین، لحظه‌ای خالی از حجت خدا نیست
- ✽ رؤیت حضرت ولیّ عصر علیه السلام امکان پذیر است ولی...
- ✽ شرایط دیدار با حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه الشریف

ضرورت امام شناسی در هر زمان

رسول اکرم ﷺ فرمود:

(مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ)؛^۱

و در بعض نسخ یک جمله هم اضافه شده: (وَ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ ضَلَالٍ وَ نِفَاقٍ)؛ اگر کسی بمیرد، در حالی که امام زمان خودش را نشناخته است، مرگ او، مرگ دوران جاهلیت و مرگ با کفر و گمراهی و نفاق است.^۲

یعنی همانگونه که یک مرد کافر یا منافق (که او نیز در واقع کافر قلبی متظاهر به اسلام است) وقتی بمیرد، بعد از مرگ اهل نجات نیست و محکوم به عذاب و خلود در آن است، همین طور اگر کسی مسلمان باشد و همه‌ی عقاید حقّه را هم داشته باشد، اما معرفت به امام زمان خودش نداشته باشد، این شخص نیز مرگش، مرگ کفر و نفاق است اگرچه در دنیا مسلمان محسوب و احکام اسلام شامل او می‌شد. ولی بعد از مرگ، اهل نجات نخواهد بود و مانند سایر کفار و منافقین محکوم به عذاب است.

۱- المحجة البيضاء، للمولى محسن فيض كاشانى، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۴۰ هجری شمسی، جلد ۴، صفحه ۱۷۴، کافی، جلد ۱،

صفحه ۳۷۶، ينابيع المودة للقندوزی، نجف، چاپ حیدریه، باب ۲۹، صفحه ۱۳۷.

۲- این روایت از امام صادق علیه السلام است. رک: کافی، کتاب الحجّة، باب من مات و ليس له امام، حدیث ۳: عن الحارث بن المغيرة قال: قلت لابي عبدالله: قال رسول الله ﷺ: من مات و لا يعرف امامه مات ميتة جاهلية؟ قال: نعم، قلت: جاهلية جهلاء او جاهلية لا يعرف امامه؟ قال: جاهلية كفر و نفاق و ضلال.

حارث بن مغیره می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: این که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: هر کس امام خود را نشناسد به مرگ جاهلی مرده منظور جهل نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امامش است؟ فرمود: منظور جاهلیت کفر، نفاق و گمراهی است.

﴿...إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۱

مؤید حدیثی که مطرح شد، همان جمله‌ای است که در ابتدای دعا در زمان غیبت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمده و دعای مفصلی است.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ
رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛^۲

این عبارات گویای این حقیقت است که اگر انسان امام زمانش را نشناسد، گمراه است؛ اگرچه توحیدشناس و نبوت‌شناس هم باشد، ولی چون حجت‌شناس نیست، گمراه است. «ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» آن دینی که توحید و نبوت و معاد در آن باشد، اما چون بدون حجت است دین نیست؛ گرچه شناخت اجمالی توحید و نبوت و معاد مقدم بر حجت‌شناسی است، اما در معرفت تفصیلی، حجت‌شناسی مقدم است؛ یعنی، اجمالاً اول خدا و بعد پیغمبر و بعد حجت است، اما تفصیلاً این طور نیست، اول شناختن حجت و بعد شناختن خدا و نبوت و سایر معارف.

اهل تحقیق به هر حدیثی که می‌رسند، ابتدا سند حدیث را بررسی می‌کنند که بفهمند این حدیث از معصوم صادر شده یا نشده است؟ سپس به مسأله‌ی متن حدیث و دلالت آن می‌پردازند. سند این حدیث متواتر است؛ یعنی راویان و نقل‌کنندگان آن، به حدی هستند که با توجه به کثرت راویان و خصوصیت آنها یقین حاصل می‌شود که آن مطلب واقع شده است. ما به بسیاری از مطالب از طریق تواتر یقین پیدا کرده‌ایم، خودمان آنها را ندیده‌ایم؛ مثلاً الان ما یقین داریم که در دنیا کشوری به نام

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۰.

۲-مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف.

هندوستان وجود دارد، هر چند با این که تا به حال آنجا نرفته و آن کشور را ندیده‌ایم، اما همانگونه که یقین داریم تهران هست، یقین داریم که هندوستان نیز هست، با این که آن را ندیده‌ایم. این یقین از کجاست؟ از همان تواتر است؛ یعنی به قدری افراد متعدّد آمده‌اند و گفته‌اند: ما رفته و نواحی مختلف جهان را دیده‌ایم که برای ما یقین حاصل شده است و کسی هم نمی‌تواند بگوید که شاید همه اشتباه کرده یا دروغ گفته باشند.

یعنی احتمال این که همه دروغ گفته باشند یا همه اشتباه کرده باشند، اصلاً وجود ندارد، این ویژگی خبر متواتر است. حدیثی هم که در ابتدای بحث آمد، به حدّ تواتر رسیده است؛ یعنی همه‌ی فرق اسلامی آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و بر آن اتفاق نظر دارند، پس یقین حاصل می‌شود که این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و سند حدیث صحیح است. مطلب دیگر آن که گفتار پیامبر مانند قرآن کریم برای ما سندیت دارد و حجّت است.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ...﴾^۲

این قرآن، به راهی هدایت می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌هاست...

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۳

...آنچه را که رسول بیاورد و بگوید، بپذیرید و از آنچه که نهی می‌کند

خودداری کنید...

این آیه سندیت بیان پیغمبر را ثابت می‌کند و همچنین آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

۱- المحجة البيضاء، جلد ۴، صفحه ۱۷۴، کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۶، در کتاب‌های روایی شیعه این حدیث مکرر آمده است و در کتاب‌های ذیل که مربوط به اهل سنت است نیز آمده است: صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۲۲ و مجمع الزوائد، جلد ۶، صفحه ۲۲۴ که از بزاز و طبرانی نقل کرده و در کتاب ربیع الابرار، تألیف زمخشری نیز این حدیث آمده است.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۱؛

...[ای پیامبر] ما قرآن را به تو نازل کردیم تا تو برای مردم مجملات قرآن را بیان کنی...

قرآن اجمال‌هایی دارد که نیاز به بیان دارد. ما تو را قرار دادیم که بیانت روشن‌گر مردم باشد. این آیه نیز سندیت گفتار پیغمبر را ثابت می‌کند. مسأله‌ی دیگر این که ما معتقدیم عترت و اهل بیت علیهم‌السلام نیز گفتارشان حجیت دارد و مانند گفتار پیغمبر است. چون خود همان پیغمبری که گفتارش سندیت دارد، در حدیث متواتر دیگری فرموده است: (إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي)؛ من در میان شما دو چیز گرانقدر از خود باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت خودم. در این حدیث نیز عترت و اهل بیت را کنار قرآن قرار داده و آنان را مبین قرآن معرفی کرده است.

تفسیر حدیث: در حدیث کلمه‌ی «مِیْتَه» آمده است. کلمه‌ی «مِیْتَه» با «مِیْتَه» فرق دارد. مِیْتَه یعنی مردار: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ...﴾^۲؛ در این آیه «مِیْتَه» آمده؛ یعنی «مردارخواری بر شما حرام است». اما «مِیْتَه» یعنی نوع مردن و کیفیت مردن، مثل جِلْسَه یعنی نشستن و جِلْسَه یعنی نوع نشستن، مثلاً کسی که چهارزانو یا دو زانو بنشیند؛ بنابراین واژه‌ی جِلْسَه نوع نشستن را مشخص می‌کند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این حدیث می‌فرماید: کسی که امام زمان خودش را نشناسد، نوع مردنش، مردن کافر و منافق است، همانگونه که ابو جهل کافر مرده و در عالم پس از مرگ محکوم به عذاب است، کسی هم که امام زمانش را نشناسد، گرچه مسلمان موحد و پیغمبرشناس باشد، قرآن‌خوان و نمازخوان باشد و چندین بار

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲-سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

حجّ رفته باشد، در عین حال چون امام زمانش را نشناخته، مرگش مانند مرگ کافر و منافق است. بنابراین از این حدیث سه مطلب استفاده می‌شود:

۱- معرفت امام زمان وجوب عمومی دارد؛ یعنی بر همه‌ی مسلمانان در همه‌ی زمان‌ها واجب است، چون گفته است «مَنْ ماتَ» هر کس بمیرد، این هر کس عموم را می‌رساند؛ یعنی چه زن باشد و چه مرد، چه بزرگ و چه کوچک، چه عالم و چه عامی. به هر حال در همه‌ی زمان‌ها هر کسی که مسلمان است، اگر امام زمانش را نشناسد، کافر مرده است. پس تا روز قیامت در هر زمانی و در هر مکانی بر هر کس و هر مسلمانی شناختن امام زمان واجب است.

۲- در هر زمانی امامی هست و به تعدّد زمان‌ها، امام‌ها نیز متعدّدند. چون اگر بنا بود مثلاً در این زمان امام نباشد، مسلماً این حدیث نسبت به مردم این زمان لغو و بی‌معنا بود؛ زیرا فرموده است: شما باید امام زمانتان را بشناسید تا مسلمان حساب شوید. پس اگر امام نباشد، هر کس از خود سؤال می‌کند: من چگونه او را بشناسم؟ اگر در یک زمان امامی نباشد، گفتن این حدیث بی‌معنا خواهد بود؛ پس معلوم می‌شود که در همه‌ی زمان‌ها امام هست و امام‌ها نیز به تعدّد زمان‌ها متعدّدند.

۳- ملاک ایمان، شناختن امام زمان و ملاک کفر، شناختن اوست. چنانچه کسی او را نشناسد، اگر چه در دنیا مسلمان است، اما بعد از مرگ در حکم کافر است؛ یعنی مرگش، مرگ کفّار و منافقین محسوب می‌شود.
پس سه مطلب از این حدیث می‌فهمیم:

۱. معرفت امام زمان، بر عموم مسلمانان تا روز قیامت در هر زمانی واجب است.

۲. در هر زمانی، امامی هست که شناختن او، بر اهل آن زمان واجب است.

۳. معرفت او، ملاک ایمان و انکار او، ملاک کفر و نفاق است.

مفهوم قرآنی و اصیل اولوالامر

یکی از مواردی که ما شیعیان با اهل سنت اختلاف پیدا می‌کنیم، همین مورد در همین حدیث است. اهل تسنن نمی‌توانند مضمون این حدیث را حل کنند، زیرا آنها امامی به آن معنا که ما قائل هستیم، قائل نیستند. آن امامی که ما قائلیم، جانشین پیغمبر ﷺ است با عالم غیب ارتباط دارد، الهامات غیبی به او می‌رسد و از جانب خدا شخصاً منصوب شده تا مرجع دین مردم باشد، آنها مسلماً به این معنا معتقد نیستند. بلکه آنها می‌گویند امت اسلامی بعد از پیغمبر اکرم ﷺ به دامن امراء و حکام و فرمانروایان افتاد. هر کسی که قدرت به دست اوست، او مصداق «اولوالامر» است و قرآن فرموده اطاعتش واجب است: ﴿...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾؛^۱

از نظر اهل تسنن «اولوالامر» کسی است که قائم به سیف است و به اصطلاح امیر مؤمنان است و اطاعتش نیز واجب است و لذا به سراغ حکام و فرمانروایان، رفته‌اند. اما از طرفی هم دیده‌اند در میان این حکام و امراء و فرمانروایان افرادی فاسق، فاجر، شرابخوار و قمارباز و اهل همه‌گونه رذائل بوده‌اند، از جمله یزید بن معاویه، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک با آن همه فسق و فجورهای ننگین از این دسته‌اند. متحیر می‌مانند که یعنی چه؟ آیا اینها معرفتشان بر امت اسلامی واجب است؟ مثلاً یزید شناختش به عنوان این که امیرالمؤمنین است واجب است که

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

اگر کسی او را به این عنوان نشناسد، کافر حساب می‌شود؟ آیا معرفت یزید، ملاک ایمان است و انکار او ملاک کفر؟

دیدند این هم شدنی نیست، متحیر ماندند که پس چه باید کرد؟ ناچار به سراغ توجیهاتی غیر منطقی رفته‌اند که برای بحث و مطرح کردن آنها مجال نیست و لذا برای حلّ مضمون این حدیث گرفتار می‌شوند. ولی ما که شیعه‌ی امامیه هستیم، بر اساس اعتقاد مستدلّ و قاطع و هم بر اساس منطقی عقل و قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معتقدیم خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده امام معصوم علیهم السلام را طبق روایات فراوان با مشخصات معرفی فرموده است.^۱

بر این اساس ما معتقدیم که در هر زمان، محور معرفت مردم آن زمان و جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مرجع و مقتدای امت، یکی از آن دوازده امام معصوم علیهم السلام می‌باشد. امروز هم دوازدهمین آنها که آخرین آنهاست، زنده است و تا آخرین روز عمر دنیا محور معرفت برای اهل هر زمان است و معرفت او به عنوان امامت و ولایت، ملاک ایمان و انکار او، ملاک کفر و نفاق است و لذا معنای این حدیث برای ما شیعیان خیلی روشن است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: بعد از من، این دوازده نفر هستند که تا آخرین روز عمر دنیا، هر یک پس از دیگری امام خواهند بود و شما امت اسلامی باید آنها را به امامت بشناسید و دوازدهمین آنان امام حیّ و غایب و منتظر است و در هر زمان امام است.

روایات متعدّدی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده امام معصوم علیهم السلام را صریحاً معرفی کرده است که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم، آن هم نه از طریق شیعه که بگویند تعصب مذهبی است، بلکه از طریق اهل سنت که اینگونه روایات را زیاد

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۲۸۶. باب ما نصح الله عزوجلّ و رسول علی الائمة علیهم السلام واحداً فواحداً. صحیح مسلم، جلد ۳، کتاب الامارة.

نقل کرده‌اند.

۱- این حدیث را «ابن عباس» روایت کرده است:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَتِسْعَةٌ مِنْ
وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ)؛^۱

من، علی، حسن و حسین و نه فرزند از فرزندان حسین مطهر و پاک و پاکیزه و معصوم از خطا هستیم.

۲- سعید بن مالک، عالم شافعی نیز نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

(يَا عَلِيُّ! حُبُّكَ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُكَ نِفَاقٌ وَ لَقَدْ نَبَأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأُمَّةِ مَعْصُومُونَ
مُطَهَّرُونَ)؛^۲

ای علی! حب تو ایمان است و بغض تو نفاق. خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که از صلب حسین نه امام بیرون خواهند آمد که معصوم و مطهرند.

(وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَقُومُ بِالَّذِينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا
قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِهِ)؛^۲

و آخرشان مهدی این امت است که در آخر الزمان قیام می‌کند و دین را اجرا می‌کند، همانگونه که من در اول کار بر دین قیام کردم [او هم در آخر کار قیام به دین خواهد کرد و دین را زنده خواهد ساخت].

۳- روایت دیگر از خطیب خوارزمی که او هم از علمای سنی است. او

می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: شبی که به معراج رفتم، وقتی به مقام «دنی فتدلی فقاب قوسین أو أدنی» رسیدم، آنجا خداوند به من فرمود:

۱- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۱۸۸، باب ۵، حدیث ۱۳.

۲- همان، جلد ۳۶، صفحه ۳۳۱، باب ۴۱.

(يَا مُحَمَّدُ! خَلَقْتُكَ وَ خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ
الْاِيْمَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ نُورِي)؛

ای محمّد! من تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه فرزند از نسل
حسین را از نور خودم آفریدم.

(وَ عَرَضْتُ وَ لا يَتَكُمُّ عَلَيَّ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ)؛

ولایت شما را بر همه‌ی آسمانیان و زمینیان عرضه کردم.

(فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛

هر که [ولایت شما را] قبول کرد، من مؤمنش می‌دانم.

(وَ مَنْ بَجَدَهَا فَكَانَ عِنْدِي مِنَ الْكٰفِرِينَ)؛

و هر که [ولایت شما را] انکار کند، در نظر من کافر است.

(ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ)؛

سپس به من فرمود: ای محمّد! دوست داری آنها را ببینی؟ [هنوز به دنیا
نیامده بودند] گفتم: بله.

(قَالَ: اُنْظُرْ اِلَى يَمِيْنِ الْعَرْشِ فَتَنْظُرْتُ، فَاِذَا عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ

وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بِنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بِنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بِنِ مُحَمَّدٍ

وَ مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بِنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بِنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بِنِ

مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بِنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدُ الْمَهْدِيُّ بِنِ الْحَسَنِ كَاَنَّهُ كَوْكَبٌ

دُرِّيٌّ بَيْنَهُمْ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هُوَ لَآءِ حُجَجِي عَلَيَّ عِبَادِي وَ هُمْ

اَوْصِيَائِكُ...)^۱؛

فرمود: به سمت راست عرش نگاه کن. نگاه کردم، دیدم علی و فاطمه و

۱- ینابیع المودة لدوی القربی، القندوزی، جلد ۳، صفحه ۳۸۰. اخرج ابوالمؤید موفّق بن احمد الخوارزمی، بسنده عن ابی سلیمان ...

حسن و حسین و... همین طور دوازده امام را اسم می برد و آخر بنشان،
مهدی است که او در میانشان همانند ستاره ای درخشان می درخشید.
سپس خداوند فرمود: ای محمد! اینان حجّت های من بر بندگانم هستند و
جانشینان تو در میان امت می باشند.

حاصل آن که اهل سنت در حلّ مضمون این حدیث (مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ
زَمَانِهِ...) متحیر و سرگردانند و به توجیهاات غیر منطقی می پردازند. اما شیعه خیلی
روشن این حدیث را بر دوازده امام معصوم علیهم السلام منطبق می کند که طبق روایات شیعه
و سنی، نامشان نقل شده است.

تأملی در چگونگی شناخت امام معصوم علیه السلام

حال باید دید منظور از معرفت امام چیست که ملاک ایمان معرفی شده است؟ شکی نیست در این که منظور از «شناخت»، شناختن شناسنامه‌ای نیست که مثلاً اسمش علی بوده و پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بوده و مولدش کعبه و مشهدش مسجد کوفه بوده و عمرش ۶۳ سال؛ اینها را که همه می‌دانند. اینها تاریخ است و تاریخ را همه قبول دارند. این شناختن نیست. گونه‌ی شناختن امام علیه السلام مانند شناختن طیب توسط بیمار است. بیماری که مثلاً به مرض قلبی دچار شده و خیلی ناراحت و نگران است و بیماری‌اش هم خطرناک است چه می‌کند؟ این بیمار باید به طیب مراجعه کند، اما چه طور؟ آیا به صرف این که پزشکی را به او معرفی کردند که مثلاً جراح و متخصص در بیماری قلب است، آیا همین که او را شناخت، بیماری‌اش معالجه می‌شود؟ مسلماً خیر، بلکه این بیمار سه کار باید انجام دهد:

۱- می‌باید تفحص و تحقیق کند تا آن طیب را بشناسد. آیا پدر و مادرش را بشناسد؟ یا این که می‌باید تخصص علمی‌اش را بشناسد که آیا مُجاز در علاج بیماری‌ها هست؟ باید بفهمد که واقعاً متخصص است یا نه؟ از کجا او را بشناسد؟ آیا میدان بارفروش‌ها برود و یا کسی که با ماشین، بار جابجا می‌کند از او سؤال کند؟ یا این که باید از پزشکان متخصص سؤال کند که آیا این فرد واقعاً متخصص است یا نه؟

۲- وقتی متخصص قلب را شناخت، باید نزد او برود تا تحت معاینه قرار گرفته و

از او نسخه بگیرد.

۳- سپس التزام عملی داشته باشد و به آن نسخه عمل کند.

این سه کار را که انجام داد، معالجه می شود و اگر یکی از اینها مختل شود، با همان بیماری می میرد؛ یعنی، اگر به دنبال شناخت او نرود، یا بشناسد ولی نزد او نرود تا معالجه شود و نسخه بگیرد، یا نسخه بگیرد ولی عمل نکند، به همان بیماری می میرد. در امام شناسی نیز مطلب همین طور است. اول باید امام را بشناسد که کیست؟ چه کسی تخصص هدایت دارد؟ باید خودش را به چه کسی عرضه کند؟ من هدایت و دین می خواهم، بیماری های جهل و ضلالت دارم، باید سراغ چه کسی بروم؟ چه کسی مدرک معتبر هدایت را دارد؟ از آسمان به چه کسی اجازه داده شده است؟ خدا به چه کسی منصب ولایت داده؟

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

این منصب به چه کسی داده شده و این مدال افتخار از جانب خدا به سینهی چه کسی نصب شده؟ آن کیست که قرآن دربارهی او فرموده:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً﴾^۲

مصادق این آیه کیست که مطهر به تطهیر الهی است؟ آیهی:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾^۳

دربارهی کیست؟ سورهی هل اتی دربارهی کیست؟ آیا این مدال های افتخار از جانب خدا به کسی جز اهل بیت تعلق دارد؟ انسان وقتی علی عليه السلام بازده فرزندش

۱- سورهی مائده، آیهی ۵۵.

۲- سورهی احزاب، آیهی ۳۳.

۳- سورهی شوری، آیهی ۲۳.

را بشناسد، باید به او مراجعه کند و برنامه‌ای که او دارد بگیرد و به آن عمل کند؛ این، راو امام‌شناسی است. این نکته نیز قابل توجه است که در میان دانشمندان غیر مسلمان، کسانی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان یک انسان کامل متّصف به عالی‌ترین صفات، از علم و زهد و شجاعت و عدالت می‌شناسند؛ اما این امام‌شناسی نیست. آنگونه که ما می‌گوییم، این است که امام معصوم، منصوب از جانب خداست. همچنین قرآن را چطور باید بشناسیم؟ آن را به عنوان کتاب وحی بشناسیم:

﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱

یا به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت و کتاب انسان‌سازی؛ این، قرآن‌شناسی نیست. بیگانگان هم می‌دانند که قرآن قوانین حقوقی، سیاسی و اجتماعی خوبی دارد، ولی این قرآن‌شناسی نیست؛ آن را وحی نمی‌دانند.

یا پیغمبرشناسی چطور است؟ او را این طور بشناسیم که نبی و رسول و مبعوث از جانب خالق عالم است و به او وحی می‌رسد یا این که او را یک نابغه از نوابغ بشری بدانیم که برنامه‌ی اصلاحی نیز دارد. بیگانه‌ها هم معتقد به این امر هستند اما این که پیغمبرشناسی نیست.

شِبْلَى شُمَيْلٌ که نه تنها شیعه نیست بلکه مسلمان هم نیست، اصلاً هیچ دینی را نپذیرفته و مادّی مسلک است، در عین حال در مقابل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خضوع می‌کند و می‌گوید: (إِنِّي وَإِنْ أَكُفُّ قَدْ كَفَرْتُ بِدِينِهِ هَلْ أَكْفَرُنَّ بِمُحْكَمِ الْآيَاتِ)؛

درست است که من به دین او کافرم و دینش را قبول ندارم و پیغمبرش نمی‌دانم که از ماوراء عالم طبیعت مبعوث شده باشد، ولی در عین حال، نمی‌توانم در مقابل کتابش خضوع نکنم! آیا می‌توانم نسبت به کتابش که آیات محکماتی استوار دارد

خاضع نباشم! سپس مدحش می کند:

(نِعْمَ، الْمُدَبِّرُ وَ الْحَكِيمُ وَ إِنَّهُ رَبُّ الْفَصَاحَةِ مُصْطَفَى الْكَلِمَاتِ)؛

خوب مدبّر و حکیمی است؛ خوب سخنوری است؛ در فصاحت در نهایت درجه است.

(رَجُلٌ الْحَجِي رَجُلُ السِّيَاسَةِ وَ الدَّهَاءِ بَطْلٌ حَلِيفُ النَّصْرِ فِي الْغَارَاتِ)؛^۱

او مرد عقل و هوش است. مرد سیاست و مرد میدان شجاعت و مبارزه است.

این خضوع در مقابل پیغمبر هست، اما پیغمبرشناسی نیست. پیغمبرشناسی این نیست که بگویم شجاع و حکیم و مدبّر و مرد هوش و عقل است. باید بگویم مبعوث از جانب خدا برای هدایت بشر است یا دربارهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را به عنوان ولیّ خدا شناختن و این که امام منصوب از جانب خدا و منصوص به نصّ ولایت است و امام معصوم واجب الطّاعة است فرق دارد با این که علی علیه السلام را یک شخصیت ممتاز در عالم بشریت بدانیم که شجاعت و عدالت و سخاوت و فصاحت و حکمت دارد؛ این علی شناسی نیست، این را مسیحی ها هم می دانند.

جرج جرداق، نویسنده‌ی معروف مسیحی که نه شیعه است و نه مسلمان، کتاب بسیار خوبی در فضیلت مولا علیه السلام نوشته به نام: «الامام علی، صوت العدالة الانسانیة»، کتابی با این خصوصیت شاید کمتر در شیعه نوشته باشند ولی در عین حال این علی شناسی نیست، بلکه نابعه شناسی و انسان برتر شناسی است. می گوید او انسان برتر و بشر عالی است؛ ولی او را به عنوان امام واجب الطّاعة قبول ندارد، بلکه می گوید: علی بانگ عدالتی است که از حلقوم عالم انسان برخاسته است. این خود نشان می دهد که

۱- عبارات بالا از اشعار دکتر شبلی شمیل متفکر مادی مسلک لبنانی است (متوفی سال ۱۳۵۷ هجری و ۱۹۱۷ میلادی) که در کتاب ذیل آمده است: تصحیح اعتقادات الامامیه، شیخ مفید، صفحه‌ی ۱۵۶، چاپ دارالمفید للبنان، ۱۳۱۴ هجری قمری.

علی را فرد بشر عادی می‌داند، منتهی بشری که بانگ عدالت سر داده است. ما می‌گوییم «الامام علی، صوت الولاية الالهية» او بانگ ولایتی است که از مقام اعلای ربوبی و از ناحیهی ذات اقدس الهی برخاسته، نه این که بانگ عدالتی است که از حلقوم عالم انسان برخاسته است. او شخصیت آسمانی است نه زمینی. او امام معصوم و «مفترض الطاعة» است که از جانب خدا به وسیلهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده است؛ نه آن چنان که برخی از سنّیان می‌پندارند که روز غدیر خم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام را همانند یک کاندیدای انتخاباتی معرفی کرده که این علی دارای فضیلت است و اگر بخواهید انتخابش کنید خوب است، این طور نیست؛ بلکه او منصوص به نصّ ولایت است. این فریاد شیعه در عالم است که صبح و شام از طریق دستگاه‌های فرستنده به جهانیان اعلام می‌کند تا همه بفهمند که: (أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ)؛ من با کمال افتخار اقرار می‌کنم که: علی ولی منسوب از جانب خداست که برای سرپرستی عالم انسان او را نصب کرده است.

شبلی شمیل همان کسی که در مقابل پیغمبر و قرآن خاضع است، نزد علی علیه السلام نیز خاضع است. درباره‌ی آن حضرت نیز گفته است:

(الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَظِيمُ الْعُظْمَاءِ نُسخَةٌ مُفْرَدَةٌ لَمْ يَرَلَهُ الشَّرْقُ وَلَا الْعَرْبُ صُورَةٌ طَبِيقُ الْأَصْلِ لَا قَدِيمًا وَلَا حَدِيثًا)؛

پیشوا علی بن ابیطالب، بزرگ بزرگان است، نسخه‌ی منفرد و منحصر به فرد است، نه در شرق عالم و نه در غرب عالم، نه گذشتگان نه حال، شبیه او را ندیده‌اند.

این سخن یک دانشمند مادی مسلک است که نسبت به علی خضوع دارد، ولی او علی شناس نیست، یک نابغه شناس است؛ این که مهم نیست.

یک بار با یکی از آقایان و عَاطِصِیْنِ می‌گفتند: ما درباره‌ی ابن ابی الحدید جفا می‌کنیم. او در شرح نهج البلاغه‌ی خود آن قدر درباره‌ی مولا فضایل ذکر کرده که کمتر کسی از شیعه توانسته آن طور بحث کند. ما قدر او را آنچنان که باید نمی‌دانیم. به ایشان عرض کردم: این درست که شرح خوبی بر نهج البلاغه نوشته است، اما علی‌شناس نیست. بلکه او بشری را معرفی می‌کند که دارای فضایل و مناقب است. چرا؟ چون او نصّ ولایت را قبول نکرده است؛ صریحاً در اوّل شرحش می‌گوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَيَّ الْأَفْضَلَ لِمَصْلَحَةٍ اِقْتَضَاهَا التَّكْلِيفُ)؛

ما کاری به اعتقاد قلبی او نداریم، ما حق نداریم درباره‌ی اعتقادات قلبی اشخاص داوری کنیم، شاید قلباً می‌شناخته ولی بنا بر دلایل و جهاتی نگفته است؛ این را نمی‌دانیم بلکه ما راجع به شرحش بحث می‌کنیم، می‌گوییم شرحی که بر نهج البلاغه دارد بسیار خوب است و فضایل و مناقب مولا را در حدّ خودش خوب بیان کرده، ولی نصّ ولایت را در خود شرح قبول نکرده و لذا می‌گوییم او هم علی‌شناس نیست. چون رسول خدا ﷺ فرموده: (مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ)؛

بر اساس این حدیث، به او هم می‌گوییم: اگر اعتقاد قلبی نداشته باشی به این که علی علیه السلام منصوص به نصّ ولایت است، این همه شرح مفصل و عالی و ذکر فضایل و مناقب، به تنهایی فایده‌ی به حال تو نخواهد داشت و لذا حدیث دیگری را هم می‌خوانیم که نوجوانان و جوانان متوجه باشند و مسأله‌ی ولایت و امامت را ساده‌نگیرند. اساس دین و ایمان ما همین است. این حدیث از طریق سنّی از امام صادق علیه السلام

نقل شده که ضمن نامه‌ی مفصلی که به مفضل بن عمر نوشته، به او فرموده است:

(إِنَّ مَنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ
 مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ)؛

اگر مسلمانی نماز بخواند، زکات بدهد، حج و عمره بجا بیاورد، ولی آن
 کسی را که خدا اطاعتش را واجب کرده است نشناسد و ایمان به امامت
 او نداشته باشد، در واقع هیچ کاری نکرده است.

(لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحِجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ
 الْجَنَابَةِ)؛

نه نماز خوانده، نه زکات داده، نه حج رفته، نه عمره بجا آورده و نه از
 جنابت بیرون رفته است.

(وَ لَمْ يُحَرِّمِ لِلَّهِ حَرَاماً وَ لَمْ يُحَلِّ لِلَّهِ حَلالاً)؛

و نه حرام خدا را حرام دانسته و نه حلال خدا را حلال دانسته است.

چون در رأس تمام اینها، معرفت امام است. اگر معرفت امام بود، تمام اینها
 درست است و اگر نبود، تمام اینها پوچ است.

(لَيْسَ لَهُ صَلَوةٌ وَ إِن رَكَعَ وَ إِن سَجَدَ وَ لَا لَهُ زَكوةٌ وَ لَا حَجٌّ وَ إِنَّمَا
 ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ)؛

پیش از همه چیز، باید معرفت داشته باشد درباره‌ی آن مردی که خدا بر
 خلق خود ممت گذاشته و او را رئیس امت و ملت قرار داده است.

(وَ أَمَرَ بِالْأَخْذِ عِنْدَهُ فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَحَدَ عِنْدَهُ أَطَاعَ اللَّهَ)؛^۱

پس هر کس او را بشناسد و از او دستور بگیرد، مطیع خدا شده است.

محبت دنیا و محبت علی علیه السلام در یک دل؟ هرگز!

یونس بن حبيب نحوی که از علمای معروف در علوم ادبی است می گوید: نزد خلیل بن احمد رفتم - او هم از ادبا و علمای معروف است - به او گفتم: مشکلی دارم، می خواهم برایم حل کنی. هر چند این گفتگوها و سؤال و جوابها در این زمان خطرناک است. گفت: بگو بینم مشکل چیست؟ گفتم:

(ما بَالُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتْهُمْ كُلُّهُمْ بَنُو أُمَّ وَاحِدَةٍ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَيْنِهِمْ كَأَنَّهُ بَنُ عِلَّةٍ)؛

این چگونه است که می بینم اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگی چنان با هم مهربان و به هم خوش بینند، گویی همه شان با هم برادران پدری و مادری هستند؛ اما نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام چنان بی مهر و بدبینند که گویی تنها او در میان شان برادر ناتنی و فرزند نامادری است؛ چرا این طور هستند؟

این حرف را که شنید، دیدم سرش را پایین انداخت و مدتی به فکر فرو رفت و بعد گفت: چطور شد که این فکر به مغزت رسید و چطور مرا برای این جواب انتخاب کردی؟ چه نقشه ای برای من طرح کردی؟ می خواهی به چه مصیبتی گرفتارم کنی؟ گفتم: مشکلی برایم شده است، می خواهم شما حلش کنید. باز تأمل کرد و بعد گفت: می گویم، به شرط این که به من قول بدهی تا زنده ام برای کسی نگویی. گفتم: مطمئن باش تا زنده ای برای کسی نخواهم گفت. بعد این جمله را گفت:

إِنَّ عَلِيًّا تَقَدَّمَ لَهُمْ إِسْلَامًا وَ فَاقَهُمْ عِلْمًا وَ رَجَحَهُمْ زُهْدًا وَ طَالَ عَلَيْهِمْ جِهَادًا، فَحَسَدُوهُ وَ النَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَ أَشْبَاهِهِمْ أَمْيَلُ مِنْهُمْ إِلَى مَنْ بَانَ مِنْهُمْ؛^۱

خلاصه‌ی حرفش این است که این یک قاعده‌ی کلی است که مردم نسبت به هم‌سنخ و هم‌قماش خود تمایل و گرایش بیشتری دارند تا به کسی که هم‌سنخ و هم‌قماششان نباشد. بچه در مجلس مردان بزرگ ناراحت است و احساس تنهایی و غربت می‌کند، اما یک بچه‌ی هم‌سن و سالش را که ببیند، از شدت شوق و شغف، سر از پا نمی‌شناسد و به سمت او می‌رود. مردم جاهل از محضر عالم در فشارند ولی به خود که می‌رسند، آزاد می‌شوند و کف می‌زنند و می‌رقصند.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: پای بچه‌ای را ببندید و روی پشت‌بام بگذارید تا مغناطیس سنخیت آن بچه‌ی سرناودان نشسته را به خود جذب کند و از خطر برهاند. مردمی که عقربک فکرشان علی‌الدوام بر محور پول و مقام و ریاست و شهرت می‌چرخد، با علی علیه السلام که عقربک فکرش علی‌الدوام بر محور حق می‌چرخد. (الْحَقُّ يَدُورُ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ مَا دَارَ)؛ این دو با هم نمی‌سازند و سنخیت ندارند. گفت: (إِنَّ عَلِيًّا تَقَدَّمَ لَهُمْ إِسْلَامًا)؛ علی علیه السلام زمانی پا به دایره‌ی اسلام و ایمان گذاشت که دیگران در منجلاب شرک و کفر می‌لولیدند. علی علیه السلام زمین و آسمان، عرش و فرش را در پنجه‌ی علم خودش می‌فشرد، در حالی که دیگران در دریای جهل و بی‌خبری غوطه‌ور بودند. علی علیه السلام میدان‌های جنگ را با فریاد تکبیر رعد‌آسای خود می‌لرزانید، در حالی که دیگران از ترس مانند بید به خود می‌لرزیدند. علی علیه السلام از شدت زهد و بی‌رغبتی به دنیا به طلا و نقره می‌گفت: (يَا صَفْرَاءُ وَيَا بَيْضَاءُ عُرِّي

۱- سفينة البحار، ماده‌ی انس.

عَیْرِي)؛ ای زردها و ای سفیدها، غیر علی را گول بزنید. اما دیگران می گفتند: (بِأَبِي
أَنْتَ وَ أُمِّي يَا دُنْيَا)؛

معاویه بن ابی سفیان بعد از رسیدن به حکومت، به کوفه یا مدینه آمد و بالای
منبر رفت و گفت:

(إِنِّي مَا حَارِبْتُكُمْ لِنَصَلُّوا أَوْ تَصُومُوا وَلَكِنْ لَا تَأْمَرُ عَلِيَّكُمْ)؛

من که با شما جنگیدم، برای این نبود که نماز بخوانید و روزه بگیرید
[من کاری به نماز و روزه شما ندارم] می خواستم بر شما حکومت کنم
و به آن هم رسیدم.

اما علی عليه السلام در وقت حکومتش به ابن عباس فرمود: این لنگه کفش وصله دار
من چقدر ارزش دارد؟ گفت: هیچ! شاید یک درهم بیارزد، فرمود: (وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ)؛ 'به خدا قسم، این لنگه کفش وصله دار در نظر من، از حکومت بر
شما محبوب تر است.

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! طبیعی است که این دو سنخ فکر با هم
نمی سازند. لذا از علی عليه السلام می گریختند آن چنان که روباه از شیر می گریزد و آدم
مبتلای به زکام از شیشه ی عطر. آری چه نیکو گفته است خلیل بن احمد:

(الْأَناسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَ أَشْبَاهِهِمْ أَمِيلٌ مِنْهُمْ إِلَى مَنْ بَانَ مِنْهُمْ)؛

مردم دنیا پرست، نمی توانند عقربک فکر خود را با مغناطیس ولایت تطبیق
دهند تا از سر ناودان خطرناک زندگی کفرآلود به آن سمت کشیده شوند و از خطر
سقوط رهایی یابند. امروز هم دنیا بر سر ناودان خطرناک و پرتگاه وحشتباری نشسته
که هر لحظه احتمال سقوط دارد، تنها مغناطیس نجات بخش آن، مغناطیس دین و

ولایت است. اما کو عقل و شعوری که بتواند درک کند! روزگاری که امت اسلامی بر مرکز علم و قدرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می چرخید و رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله مرکز علم و قدرت بود، آن روز امت اسلام امتی بود آهنین و پولادین و با هیبت و صولت خود دنیا را می لرزانید و نیرومندترین قوای عالم نمی توانست در مقابلش عرض اندام کند و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حفظ این قدرت و صولت، علی علیه السلام را - که تالی مرتبه‌ی خودش بود - به جانشینی خود تعیین کرد، اما اتباع شیطان و دشمنان وحدت امت اسلامی دیدند اگر علی علیه السلام محور قدرت باشد، دیگر ممکن نیست میدان به دزدان و غارتگران بدهد تا بتازند و بچاپند. دیدند علی علیه السلام مردی است که حتی به برادر و فرزندش اجازه‌ی کوچک‌ترین تعدی از صراط مستقیم دین نمی دهد. دیدند او چنان پای بند به حفظ حقوق مردم است که برای پایمال شدن حق یک پیرزن، فریادها می کشد. به خاطر کندن یک خلخال از پای یک دختر بچه‌ی یهودی که در پناه دولتش زندگی می کند، اشک می ریزد و آرزوی مرگ می کند. دیدند با این مرد نمی شود کنار آمد و لذا کوشیدند او را از مسند حکومت و سیاست کنار بزنند و سرانجام علی و آل علی علیهم السلام را از مرکزیت انداختند. قدرت را از علم و عدل جدا کرده و حکومت را به دست کسانی سپردند که هم جنس و هم قماش خودشان باشند، نه از علم بویی برده و نه از حکمت طعمی چشیده باشند. لذا می فرمود:

(وَ إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ مِنْ
الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكِذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ
رَسُولِهِ)؛^۱

زود است که پس، از من روزگاری بر شما بیاید که در آن چیزی

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷، قسمت دوم.

پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بر خدا و رسولش نباشد.

آری، نتیجه‌ی قهری و اثر وضعی این فشاری که بر امام معصوم آورده‌اند باید این باشد که دیوانه‌ای به نام معاویه بن ابی سفیان بر آنان مسلط شود که «لَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ لَهُ» و بگوید: (الْأَرْضُ لِلَّهِ وَأَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ)؛ زمین مال خدا و من هم جانشین خدایم. همه جا مال من است و همه کس غلام حلقه به گوش منند. عبدالملک مروان که به قول خود خلیفه‌ی مسلمین بود، می‌گفت: (مَنْ قَالَ إِتَّقِ اللَّهَ صَرَبْتُ عُنُقَهُ)؛ هر کس [مرا موعظه کند و] بگوید: از خدا بترس، گردنش را می‌زنم!

حالا مگر ابرقدرت‌های دنیای ما چنین نیستند و منطقتشان همین نیست؟! حالا که دنیای تمدن و عصر فرهنگ طلایی است و همه طرفدار حفظ حقوق بشرند، مگر نمی‌گویند هر کشوری که با ما نباشد و گوش به حرف ما ندهد، بمبارانش می‌کنیم. این همان منطق معاویه و عبدالملک مروان است.

ورود به دارالسلام با عمل صالح و حبّ امام علی علیه السلام

حال، چند جمله‌ای از روایاتشان بگوییم که مایه‌ی روشنی دل‌هایمان گردد. از امام علی علیه السلام منقول است:

«إِنَّ لِلَّهِ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شُرُوطًا إِنِّي وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ شُرُوطِهَا»؛^۱

حقیقت آن که لا اله الا الله [کلمه‌ی توحید] شروطی دارد، من و فرزندانم از شروط آن هستیم.

کلمه‌ی توحید، آنگاه علامت ایمان و نجات‌بخش انسان است که در کنار ولایت علی علیه السلام و فرزندان علی علیه السلام قرار گیرد، وگرنه بی‌اثر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (إِنِّي لِأَرْجُو لَأَمْتِي فِي حُبِّ عَلِيٍّ كَمَا أَرْجُو فِي قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛^۲ من همان اثری را که از لا اله الا الله انتظار دارم، از حبّ علی علیه السلام همان اثر را انتظار دارم که اگر حبّ علی علیه السلام نباشد از لا اله الا الله اثری حاصل نخواهد شد. و همان حضرت فرمود:

«أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا يَهْوَنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ يَجْعَلُ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»؛^۳

توجه، هر که علی را دوست بدارد، خداوند سكرات مرگ را بر او سهل

۱- غررالحکم، حکمت ۱۰۳، از فصل نهم.

۲- بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲۴۹، حدیث ۱۱.

۳- همان، جلد ۲۷، صفحه ۱۱۴، حدیث ۸۹.

و آسان می گرداند و قبر او را باغی از باغهای بهشت می سازد.

و لذا خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام مکرّر در خطبه هایش می فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، دِينَكُمْ دِينَكُمْ، فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ السَّيِّئَةُ فِيهِ تُعْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ؛^۱

ای مردم، دینتان! دینتان! چه آن که معصیت در محدوده‌ی دین شما، بهتر از طاعت در خارج آن است. معصیت در دین و مذهب شما مورد آموزش قرار می گیرد، ولی طاعت در غیر مذهب شما مقبول واقع نمی شود.

مراقب باشید دینتان لطمه نخورد و تزلزلی در اساس دینتان به وجود نیاید. جوانان، نوجوانان، مراقب باشید ولایت علی علیه السلام را که روح دین است از شما نگیرند. حبّ علی علیه السلام را که سرمایه‌ی اصلی در حیات جاودانی آخرت است، از قلب شما بیرون نبرند. اصل دین و گوهر دین را حفظ کنید. آلودگی‌ها و کاستی‌های فرعی، در پرتو نور اصل دین قابل تطهیر و ترمیم است. گوهر توحید و جوهر دین، حبّ و ولای علی علیه السلام است. شیادها و صیادها با دام‌ها و کمندهای فراوان در کمینند و می کوشند افراد خام و ناپخته را به دام بیندازند و شکار کنند. هشیار و بیدار باشید که آدم‌ربایان شما را نربایند.

این قصّه را در کتاب دارالسلام مرحوم محدّث نوری رحمته الله نقل کرده که یکی از علما گفته است:

یک شب من در این فکر بودم که عاقبت کار من چه خواهد شد، با این همه گناهان و لغزش‌ها که از جوانی تا به حال داشته‌ام؟

چه خوب است که انسان گاهی با خودش به محاسبه بنشیند و حسنات و سیئاتش را با هم بسنجد و ببیند در نتیجه چه دارد. ولی یا لآسف که ما در وادی غفلت زندگی می‌کنیم و ناگهان با بانگ جناب عزرائیل علیه السلام هشیار می‌شویم.

آن مرد عالم می‌گوید: من به محاسبه‌ی با خود نشستم که با این همه گناهان چه کنم. هر چه فکر کردم، یک عمل خوب که خودم بتوانم آن را قبول کنم و خالصاً لوجه الله باشد غیر از حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی به نظرم نرسید. با خود گفتم: درست است که حبّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عالم آخرت به دادم می‌رسد، ولی در عالم برزخ با این گناهانی که دارم چه کنم؟! چون خودشان فرموده‌اند: در محشر، ما شما را شفاعت می‌کنیم، ولی مراقب کار برزختان باشید! گرفتاری‌ها در برزخ داریم، آیا می‌دانید چقدر در برزخ هستیم؟ شاید صدها سال، هزاران سال در برزخ باشیم تا به محشر برسیم.

این مرد می‌گوید: در همان حال تفکر خوابم برد، در عالم خواب دیدم در صحرای بی‌پایانی هستم، بسیار وحشتناک با صداهای هول‌انگیز؛ هم تنها هستم و هم برهنه و عریان. فقط لنگی از ناف تا ساق پا را پوشانده است. بعد متوجه شدم و دیدم تمام بدنم زخم است، دانه‌های سیاه مثل دمل‌های چرکین بدنم را فرا گرفته است، از این بیابان و تنهایی و بدن غرق در زخم و جراحتم وحشت کردم. در این فکر بودم که ناگهان دو نفر آمدند و گفتند: قیامت برپا شده و باید تو را به موقف حساب ببریم. مرا گرفتند و بردند. در بین راه گفتم: می‌شود شما مرا نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام ببرید؟ گفتند: نه، ما مأموریت داریم شما را به موقف حساب ببریم. مقداری که راه را طی کردیم، دیدم سمت راست مسیر چند نفر نشسته‌اند. گفتم: اینها چه کسانی‌اند؟ گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سه نفر

دیگرند. وقتی آنها را شناختم، حال تضرع در من پیدا شد که ای مولاهاى من، به فریادم برسید.

دیدم پیامبر اکرم ﷺ به آن دو نفر مأمور اشاره کردند که او را اینجا بیاورید. وقتی مرا بردند، از شدت خجالت که بدنم برهنه و زخمی بود سرم را پایین انداختم، سلام کردم و ایستادم. فرمود: نامه‌ی عملش را بیاورید. نامه‌ی عملم را آوردند و به آن حضرت تقدیم کردند. دیدم نامه‌ی سیئاتم پر است از گناهان فراوان، ولی در نامه‌ی حسناتم هیچ چیزى نیست، مگر یک سطر که با خط درخشان نوشته شده است:

(حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ)؛

پیغمبر اکرم ﷺ نگاهی به من کردند و فرمودند: بیریدش در میان آن نهر تا خود را شستشو دهد. به سوى آن نهر بردند و گفتند: خود را بشوی، داخل نهر شدم و خودم را شستشو دادم، تمام زخم‌ها از تنم ریخت و بدنم پاک و سالم شد. لباس پاکیزه‌ای آوردند و بر من پوشاندند. بعد دیدم نامه‌ی سیئاتم خالی شد و نامه‌ی حسناتم پر شد. در همین حال از خواب بیدار شدم.

گاهی خدا لطفش شامل حال انسان می‌شود و صورت باطنی و برزخی‌اش را نشان می‌دهد که تا نمرده است به فکر خودش بیفتد و بفهمد که چقدر زخم دارد و چه باید بکند؟ بعد به ما توجه می‌دهند که شما هم تا خودتان را شستشو ندهید، بهشتی نخواهید شد. آن نهری که در خواب نشان آن مرد دادند نهر توبه است؛ یعنی تا خودتان را در نهر توبه شستشو ندهید این زخم‌ها در اندام جانتان همچنان هست و با این زخم‌ها می‌میرید و در برزخ نیز به وسیله‌ی همین‌ها معدّب خواهید بود. نشان دادند که «عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ» در این که سرلوحه‌ی نامه‌ی عمل مؤمنان، حبّ علی بن ابیطالب ﷺ است شکی نیست، ولی در عین حال

سینئات اخلاقی و زخم‌های پیکر روحی نیز قابل انکار نیست و این زخم‌ها نیاز به شستشو دارد. در نهر توبه اگر خود را شستشو ندهید، در حال سکرات مرگ و سپس در برزخ و سرانجام در بعضی از طبقات جهنم باید تطهیر و تغسیل انجام شود تا شایستگی شفاعت و اسکان در غرفات بهشتی را به دست آورید چه آن که بهشت، دارالسلام و جای صالحان و سالمان است. ناپاکان و بیماران را به آنجا راهی نخواهد بود. آن نمایش در عالم خواب بود و این هم آیه‌ی قرآن کریم که می‌فرماید: سینئات کسانی را تبدیل به حسنات می‌کنیم که واجد شرایط باشند.

(إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...)^۱

آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل شایسته انجام دهند، آری اینانند که خدا سینئاتشان را تبدیل به حسنات می‌فرماید...

در نهر توبه، جان خود را شستشو دهید تا سینئات شما تبدیل به حسنات گردد. خود مولا هم مکرر می‌فرماید:

(فَاعْمَلُوا وَ اطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّمُوا لَا تَسْتَصْغِرُوا عِقَابَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ مِنْ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ)^۲

ای دوستان من، کار کنید، بندگی کنید، اطاعت فرمان نمایید، تنها اتکال به محبت من نداشته باشید و عقوبت خدا را سبک نشمارید [دین خدا را به بازی نگیرید] این را بدانید که در میان همین دوستان من اگر اسرافکار و تبه‌کار باشند و بی‌توبه بمیرند کسانی هستند که پس از

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۷۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۵۳، حدیث ۹، نقل از معانی الاخبار صدوق علیه السلام.

سیصد هزار سال عذاب در جهنم ممکن است مشمول شفاعت ما بشوند.

البته ما امیدواریم ان شاء الله از آن دسته نباشیم ولی خواستند تنبه بدهند که تنها داشتن حبّ علی علیه السلام برای تخلّص از عذاب کافی نیست و احتیاج به توبه‌ی از گناه دارد. دین خدا حدود دارد. دین که بازیچه نیست که ما دلگرم به این باشیم که حبّ علی علیه السلام داریم و بعد از هیچ گناهی پرهیز نکنیم و باکی از حرام‌خواری و حرام‌کاری نداشته باشیم با این که خود مولا فرموده است: «لَا تَتَكَلَّمُوا» اتکال به این نداشته باشید، عقوبت خدا را سبک نشمارید. شرایط شفاعت ما را بپذیرید و عمل کنید. حال، ما بحمدالله زنده‌ایم، نمرده‌ایم، در بیمارستان هم نخواهیدیم که نتوانیم کاری بکنیم. ما، هم حیات داریم و هم سلامت بدن، در مجالس می‌نشینیم و سخن از کلام خدا و اولیای خدا می‌گوییم و می‌شنویم. این لطف و عنایت خداست که شامل حال ما شده و مهلت عمل و توبه به ما داده است.

البته حبّ علی علیه السلام یک فایده‌ی بسیار بزرگش این است که ما را از خلود در جهنم می‌رهاند. محبّ علی علیه السلام جهنمی نمی‌شود به این معنا که همیشه در جهنم بماند و در زمهری «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بشود. این شدنی نیست. اما این طور هم نیست که همین که حبّ علی علیه السلام داشت، دیگر عذابش نکنند و در برزخ آن شکنجه‌ها را ندهند. حدود دین را نباید شکست، چون شما محبّت علی علیه السلام دارید شما را برای همیشه در جهنم نگه نمی‌دارند، بلکه پس از این که با حمیم^۱ و جحیم^۲ جهنم تطهیر و تغسیلتان کردند و شستشو دادند، آنگاه به بهشت می‌برند و در غرفات بهشت اسکانتان می‌دهند. أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.

خلاصه، مانه حق داریم مردم را مأیوس نکنیم و نه حق داریم مغرورشان سازیم و

۱- حمیم: آب داغ جوشان.

۲- جحیم: آتش شعله‌ور.

بگوئیم شما که حبّ علی علیه السلام دارید و در عزایش به سینه می‌زنید و هر سال و هر ماه زیارت می‌روید، مطمئن باشید حسابتان پاک است و هیچ نگران نباشید. خدا می‌فرماید:

(...فَلَا تَعْرَظْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزُبُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَجُ)؛^۱

...مراقب باشید آن شیطان فریبکار شما را به وسیله‌ی خدا و علی علیه السلام

گمراهتان نسازد.

به شما نگوید: خوشا به حالتان، شما که علی و حسین علیهما السلام دارید، دیگر چه ترسی از برزخ و محشر دارید. او می‌خواهد با این وسوسه‌های عوام‌پسند، بازار رباخواری، رشوه‌خواری، حرام‌خواری و حرام‌کاری را رواج بدهد و شما را زیر سایه‌ی این نام‌های مقدّس مغرورتان سازد و به دوزختان بکشاند. کسانی که در منابع و مرثیه‌خوانی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها چنین سخنانی بگویند، مردم را مغرور ساخته و گناه کرده‌اند، همان‌طوری که مأیوس کردن مردم گناه است، مغرور کردن مردم نیز گناه است. روز قیامت ما را به پای حساب می‌کشند و می‌گویند: چرا روی منبر حرفی زدی که مردم به دلگرمی کرم خدا و شفاعت اولیای خدا مغرور شدند و در وادی گناه افتادند؟ مگر دین خدا ملعبه بود؟ این همه انبیاء و اولیای خدا در راه دین خدا کشته‌ها داده و اسارت‌ها دیده و زجرها کشیده‌اند، تمام اینها را شما با سخنان هوس‌آلودتان به باد فنا دادید. گوش به فرمان خدا بدهید که می‌گوید: ﴿...تُؤْتُوا إِلَيَّ اللَّهُ تَوْبَةً نَّصُوحًا...﴾؛^۲ به سوی خدا توبه آورید، توبه‌ای که بازگشتی در آن نباشد...

۱-سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۳.

۲-سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

زمین، لحظه‌ای خالی از حجت خدا نیست

مطلب دیگری که باید توجه به آن داشت، این است که یکی از شئون امام علیه السلام موضوع مرجعیت دینی و زعامت اجتماعی است؛ اما نه این که شأن او منحصر به این باشد به گونه‌ای که اگر به هر دلیلی این دو جهت تعطیل یا تأخیر شد، بگوییم وجود او بی اثر شده است! چنان که هم اکنون که امام علیه السلام در حال غیبت است، نه مرجعیت دینی دارد که مردم به او مراجعه کنند و مسائل دینشان را از او بگیرند و نه زعامت اجتماعی و حکومت در دست اوست. اما باید دانست که شأن و سِمَت آن حضرت، منحصر به این دو امر نیست تا برای ما سؤال باشد که پس فلسفه‌ی وجودی امام عصر علیه السلام در زمان غیبت چیست؟ بلکه شأن و سِمَت اصلی آن حضرت، واسطه بودن او برای گرفتن فیض از منبع فیاض و رساندن آن به عالم امکان است. این بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین منصب آن وجود اقدس است که تعطیل بردار نیست و ممکن نیست تأخیر شود، حتی یک لحظه هم ممکن نیست تعطیل شود. آن وجود مقدّس، وسیله‌ی ایصال فیض است که اگر او نباشد، تمام عالم مُندک^۱ و نابود است. البته این مطلب، تحقیق علمی می‌خواهد، کسانی که می‌توانند تحقیق کنند، باید دنبال آن بروند و تحقیق کنند و کسانی که نمی‌توانند، باید سخن محققین را بپذیرند و به روایات مراجعه نمایند که چطور امام را معرفی می‌کنند.

۱- مندک: از بین رفته.

ما بر اساس تحقیق علمی و قرآنی و روایی معتقدیم: هرگاه خداوند بخواهد، فیض خود را به عالم برساند و موجودات را در دامن ربوبیت خود بیرواند و به کمالات نهایی شان نائل سازد، تنها راهش این است که از میان همه‌ی افراد بشری یک فرد کامل انسانی را که اکمل و افضل است برگزیند و لوحه‌ی قلب او را محلّ انعکاس انوار علم و عنایات و عطایای خویش قرار دهد تا از مجرای وجود او برکات هستی به سایر کائنات افاضه گردد. به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام: (يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ)؛^۱ سیل برکات هستی از منبع فیاض، اوّل به قلّه‌ی کوه وجود من می‌ریزد و سپس از دامن من به سایر ممکنات می‌رسد. (يُمْنُهُ رُزْقُ الْوَرَىٰ وَ يُوْجِدُوهُ ثَبَّتَ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ)؛^۲ روزی روزی خواران از کف با کفایت او می‌رسد و زمین و آسمان، در ظلّ وجود او ثابت و برقرار می‌ماند.

آری، او باید باشد و در قالب بدن هم باید باشد؛ بدون بدن نمی‌شود چون روح مجرد خلیفه‌ی الله سنخیت با عالم اجسام و طبیعت ندارد و عالم اجسام و طبیعت نمی‌تواند به طور مستقیم از خدا کسب فیض کند؛ بلکه از روح مجرد خلیفه‌ی الله هم نمی‌تواند به طور مستقیم کسب فیض نماید، پس او باید در بدن باشد. آن آفتاب حقیقت را نمی‌توان با چشم عنصری دید، باید در ابر بدن مخفی شود و محجوب به حجاب بدن گردد تا در میان مردم باشد؛ منتها برای این که از شرّ دشمنان مصون بماند باید بدنش نیز از چشم اشرار مخفی باشد.

این اعتقاد صحیح ما شیعیان است که بر اساس علم و منطق و قرآن و سنت، هیچگاه زمین حتی برای لحظه‌ای از حجت خالی نمی‌ماند. از اوّل خلقت، جناب آدم علیه السلام آمد و به دنبالش سلسله‌ی جلیله‌ی انبیاء علیهم السلام یکی پس از دیگری آمدند و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی سوم.

۲- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

نگهبان نظام عالم بودند تا این که طومار نبوت و رسالت به وجود حضرت ختمی مرتبت ﷺ ختم شد. سپس ودیعه‌ی خلافت، در شکل وصایت و امامت به امام اول، علی علیه السلام واگذار شد، پس از ایشان ائمه‌ی اطهار علیهم السلام یکی پس از دیگری متصدی امر امامت بودند تا این که در سال ۲۶۰ هجری قمری امام عسکری علیه السلام با سمّ خلیفه‌ی عباسی به شهادت رسید و نوبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید که تا امروز و تا آخرین روز عالم خلیفه الله و حجّة الله و ولیّ الله، امام حجّة بن الحسن علیه السلام است؛ او مغز و روح و جان عالم است و نگهبان پیکره نظام عالم که گرنازی کند از هم فروریزند قالب‌ها.

ای جود تو سرمایه‌ی جود همه کس وی ظلّ وجود تو وجود همه کس
 گر فیض تو یک لحظه به عالم نرسد معلوم شود؛ بود و نبود همه کس

رؤیت حضرت ولی‌الشیخ عصر امکان‌پذیر است ولی...

در روایت داریم ابونصر طریف که خادم دودمان رسالت بود و محرم اسرار این خاندان، می‌گوید: من روزهای اول ولادت حضرت مهدی علیه السلام به خدمتشان رسیدم. (حال در گهواره بوده‌اند یا نه، تردید دارم). ایشان به من نگاهی کردند و فرمودند:

(أَتَعْرِفُنِي)؛ آیا مرا می‌شناسی؟ گفتم:

(أَنْتَ سَيِّدِي وَ ابْنُ سَيِّدِي)؛ تو آقای من، فرزند آقا و مولای منی.

فرمود: نه، این مقدار نخواستم. عرض کردم: پس چه؟ فرمود:

(أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِي وَ شِيعَتِي)؛

من خاتم اوصیاء هستم؛ [یعنی همان کسانی که یکی پس از دیگری آمدند و حافظ نظام عالم بودند، من آخرینشان هستم که بعد از من دیگر کسی به این عنوان و با این منصب نخواهد آمد] و به وجود من، بلا از شیعیان دفع می‌شود.

احمدبن اسحاق نیز از رجال و راویان معروف و وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بوده است، می‌گوید: من خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، در ضمن صحبت خواستم بفهمم که امام بعد از ایشان کیست؟ تا این را پرسیدم، دیدم با عجله برخاست و به اندرون منزل رفت، وقتی برگشت، دیدم کودکی را روی دوش خود نشانده، به نظرم آمد که آن کودک سه ساله است و چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید. بعد فرمود: ابن اسحاق، اگر قرب منزلت تو نزد خدا و اولیای خدا نبود، این فرزندم را

نشانت نمی‌دادم. این، نام و کنیه‌اش، همان نام و کنیه رسول خداست. این همان کسی است که عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از این که پر از ظلم و جور شده باشد. من گفتم: مولای من، ممکن است یک علامت و نشانه‌ای هم بفرماید تا من اطمینان قلبی بیشتری پیدا کنم. تا این را گفتم، دیدم آن کودک تبسمی کرد و لب‌هایش مانند غنچه‌ی گل شکفته شد و فرمود:

(أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ لَا تَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنِي،
يا أَحْمَدُ بْنَ إِسْحَاقَ)؛^۱

من بقیه‌ی الله [ذخیره‌ی خدا] در زمین هستم و انتقام گیرنده از دشمنان خدایم. ای احمد بن اسحاق، بعد از دیدن اصل، دیگر دنبال نشانه و علامت گشتن معنا ندارد.

اشخاصی که وجود اقدس آن حضرت را رؤیت کرده و به زیارتش مشرف شده‌اند، بسیارند و این مطلب نیز به تواتر ثابت شده که بسیاری از صلحا و علما، توفیق زیارت آن نور الهی نصیبشان شده است، زیرا رؤیت نفی نشده، بلکه ظهور نفی شده است و در توقیعی^۲ که برای علی بن محمد سمری، آخرین نایب خاصشان فرستادند، فرمودند: «لَا ظُهُورَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ ظهور کردن [و پیروز شدن برای من] ممکن نیست مگر به اذن خدا. اما رؤیت نفی نشده و چه بسا واقع هم شده است.

۱- بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۳، باب ۱۸ و کمال الدین، جلد ۲، صفحه ۳۸۴، باب ۳۸.

۲- توقیع: جواب نامه.

شرایط دیدار با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

در توقیعی که به افتخار مرحوم شیخ مفید رحمته الله از ناحیه‌ی مقدسه‌ی آن حضرت شرف صدور یافته است، مرقوم فرموده‌اند:

(ما یحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه منهم)؛^۱

علّت محرومیت مردم از دیدار ما، زشت کاری‌های آنهاست و همین، سبب فاصله گرفتن ما از آنها شده است.

در نوشته‌ای از یکی از آقایان علما خوانده‌ام: مرد دانشمندی آرزوی زیارت امام علیه السلام را داشت و برای این منظور خیلی زحمت و ریاضت می‌کشید، ختم می‌گرفت و حتی متوسّل به علوم غریبه و اسرار حروف و اسرار اعداد و چله نشستن و خیلی چیزهای دیگر شد اما نتیجه نگرفت. معروف بود در نجف که هر کس چهل شب چهارشنبه، بدون تعطیلی به مسجد سهله برود، آقا را زیارت می‌کند. این مرد هم این کار را کرد و چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفت. او ماجرای خود را چنین گفته است:

بعد از شب سی و هفتم یا سی و هشتم بود که در صحن کاظمین علیه السلام بودم و خیلی مهموم^۲ و مغموم^۳ از این که این همه کارها کردم ولی نتیجه نگرفتم و موقّق به زیارت آقا نشدم. به بیرون صحن آمدم، پیرمرد قفل‌سازی را دیدم که بساط

۱- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۷۶، باب ۳۱ و الاحتجاج، جلد ۲، صفحه ۴۹۸.

۲- مهموم: اندوهناک.

۳- مغموم: غمگین.

خرده‌فروشی را پهن کرده و نشسته بود. من هم کنار بساطش ایستادم و کار او را تماشا می‌کردم. در این حال دیدم پیرزن قد خمیده‌ای عصاکوبان آمد و قفلی را به این مرد نشان داد و گفت: من به سه درهم نیازمند و محتاجم، ممکن است این قفل را به سه درهم از من بخری؟ پیرمرد قفل را گرفت و دید سالم است. گفت: این قفل سالم است و هفت درهم می‌ارزد. چرا شما آن را به سه درهم می‌فروشی؟ پیرزن خیال کرد آن مرد با او شوخی می‌کند؛ گفت: چطور؟ من از اول بازار تا اینجا که آمدم، به هر کس قفل را نشان دادم و گفتم سه درهم، از من نخریدند. همه گفتند: دو درهم می‌خریم؛ چون دیدند من بیچاره‌ام، خواستند ارزان بخرند. اما شما می‌گویید هفت درهم می‌ارزد.

مرد گفت: آری، قیمتش هفت درهم است. منتهی چون من کاسبم از شما به شش درهم می‌خرم و به هفت درهم می‌فروشم تا یک درهم منفعت کرده باشم، بیش از این سودی نمی‌خواهم! پیرزن خیلی خوشحال شد. آن مرد شش درهم به پیرزن داد و او رفت. پیرزن که رفت، دیدم مرد موقری کنار این مرد نشسته، به من نگاهی کرد و گفت: چله نشستن و ختم گرفتن و مسجد سهله رفتن و ریاضت کشیدن نمی‌خواهد، شما صادق و امین و منصف باشید، خودش سراغ شما می‌آید. این جملات را گفت و برخاست و رفت. من از شنیدن این سخنان تکان خوردم و لرزیدم. چون کسی از کار من خبر نداشت، از چله نشستن و ریاضت کشیدن و... احدی اطلاع نداشت. او که رفت، من به پیرمرد گفتم: این آقایی که کنار شما نشسته بود که بود؟ گفت: من او را نمی‌شناسم. ولی هر چند وقتی می‌آید کنار من می‌نشیند و با من انس می‌گیرد و تا به حال به فکرم نرسیده که از او بپرسم تو که هستی و از کجا می‌آیی؟ از اینجا بود که فهمیدم آدم اگر صادق و امین و منصف باشد، خودشان به سراغ او می‌آیند.

در آن بازار مسلمین، از اول تا به آخر هر چه پیرزن گفته که من به سه درهم محتاجم، این قفل را بخردید، نخریدند. خواستند حتی توی سر متاع کم ارزش آن پیرزن هم بزنند تا چند درهمی بیشتر بخورند، اما این مرد، صادق و منصف بود و به او حقیقت را گفت. پس ما باید صادق و سالم و باانصاف باشیم تا مورد لطف و عنایت قرار گیریم. این جمله از مرحوم خواجه نصیر طوسی است که بسیار پرمحتواست:

(وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَ عَدَمُهُ مِثْلٌ)؛

وجود او [امام عصر علیه السلام] لطف است [باید در عالم باشد که نظام عالم محفوظ بماند] و تصرفش در عالم لطف دیگری است و ما باعث شدیم که او در عالم تصرف و ظهور نکند و آن را اصلاح ننماید.

پایان بخش سوم

رَبَّنَا عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۲۲ سؤال مهم

خواننده‌ی محترم

بامطالعہ‌ی این کتاب، پاسخ به سؤالات ذیل برای شما روشن می‌شود.

- ۱- چرا امامت یک بحث نو، اساسی و حیاتی در زندگی هر مسلمانی است؟
- ۲- آیا غیر از امام معصوم علیه السلام شخص دیگری می‌تواند جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟
- ۳- وصیت، یک امر قرآنی است، آیا ممکن است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدون وصیت از این دنیا رفته باشد؟
- ۴- آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در طول حیات مبارک خود از وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام سخنی به میان نیاورد؟
- ۵- صدیق اکبر و فاروق امت اسلام یعنی چه و چه کسی شایسته‌ی این القاب است؟
- ۶- آیا توجیه واقعہ‌ی غدیر خم منطقی و عقلایی است؟
- ۷- آیا پذیرفتنی است که امام علی علیه السلام خود از خلافت کناره گرفته است؟
- ۸- چرا تنها فرقه‌ی ناجیه، شیعه‌ی امامیہ است؟
- ۹- کدام عقیده و مرام، نزد خداوند متعال مقبول و مورد تأیید است؟

- ۱۰- امامت از چه مقام و مرتبتی برخوردار است؟
- ۱۱- آیا کمالات امامان معصوم علیهم السلام اکتسابی است؟
- ۱۲- چه عاملی باعث شد دشمن به امامت امام هادی علیه السلام با وجود خردسالی اذعان کند؟
- ۱۳- امامت معصومین علیهم السلام از چه شئونی برخوردار است؟
- ۱۴- آیا امام زمان علیه السلام فقط مرجع دینی مردم و مبین احکام الهی است؟
- ۱۵- چرا امام شناسی همواره در هر زمان و برای همگان ضرورت دارد؟
- ۱۶- مفهوم دقیق قرآنی و با اصالت اولوالامر چیست؟
- ۱۷- چگونه شناخت (معرفت) امام معصوم علیه السلام حاصل می شود؟
- ۱۸- آیا ممکن است یک دل، هم علی علیه السلام دوست باشد و هم دنیاخواه؟
- ۱۹- چگونه و با چه روشی می توان به بهشت برین الهی راه یافت؟
- ۲۰- آیا ممکن است زمین برای لحظه ای از حجت خدا خالی باشد؟
- ۲۱- آیا رؤیت حضرت ولی عصر علیه السلام نفی شده است؟
- ۲۲- چگونه می توان چهره ی مبارک و نورانی حضرت ولی عصر علیه السلام را مشاهده کرد؟